

ایستاده‌ایم؟! کجا

رهیافتی به وضع موجود و ایده انقلاب
از مسیر تجربه جنبش‌های اعتراضی

مناظره مکتوب دانشجویی

با همکاری

○ نشریه سوسیالیستی پایدیا از دانشگاه تهران

○ نشریه کاما از انجمن اسلامی خواه دانشگاه شهید بهشتی

○ نشریه میدان انقلاب از بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف



مقدمه

فهرست مطالب

بخش اول

آبان؛ گذرگاهی برای یافتن عمق فاجعه

صفحه ۴

تحلیل نشریه کاما از حوادث آبان ماه ۹۸

حکومت مستضعفان؛ تجلی رویای ایرانی

صفحه ۸

تحلیل نشریه میدان انقلاب از حوادث آبان ماه ۹۸

فریاد تمنای صور اسرافیلی در هیاهوی سور سفیانی

صفحه ۱۲

تحلیل نشریه پایدیا از حوادث آبان ماه ۹۸

بخش دوم

دیکتاتوری پرولتاریا؛ نه یک کلمه بیش تر، نه یک کلمه کم تر

صفحه ۱۸

نقد نشریه پایدیا نسبت به متن اولیه نشریه میدان انقلاب

یک مشت شعار بیهوده

صفحه ۲۲

نقد نشریه میدان انقلاب نسبت به متن اولیه نشریه پایدیا

جریان سیاسی روبه پایان

صفحه ۲۳

نقد نشریه میدان انقلاب نسبت به متن اولیه نشریه کاما

واژه‌ای فراموش شده به اسم شرم!

صفحه ۲۴

نقد نشریه کاما نسبت به متن اولیه نشریه پایدیا

لطفا عینک خود را بردارید!

صفحه ۲۶

نقد نشریه کاما نسبت به متن اولیه نشریه میدان انقلاب

به نام خدا
تجربه تاریخی آبان ۹۸، علی رغم تلخی ماندگار و آسیب هایی که در دراز مدت به همراه داشت، بستری است برای عبرت و پند همه تفکرات؛ و سوژه ای است برای نسبت سنجی طرح های سیاسی و فهم های متفاوت از انقلاب اسلامی. اتفاقی که فتح بابی برای پرسیدن و گفتگو کردن بر سر مسائل بنیادین مردم شناسی و حتی جهان بینی است.

سه نشریه دانشجویی کاما از انجمن اسلامی آزادی خواه دانشگاه شهید بهشتی، میدان انقلاب از بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف و نشریه سوسیالیستی پایدیا از دانشگاه تهران بر اساس چند سوال که در ادامه خواهید دید، ابتدا پاسخ اولیه و تحلیل خود را ارائه کرده و در قسمت دوم به طرف های مقابل نقدی نوشته اند. به همین مبنا، مجموعه ای که پیش رو دارید، حاصل این مناظرات و گفتگوهایی است که هر چند مختصر اما راهگشا هستند.

لزوم طرح چنین جدال های اندیشه ای در زمان حاضر بیش از پیش حس می شود. چند روزی از اعتراضات کشاورزان اصفهانی نگذشته و قبل تر از آن شاهد اعتراضات خوزستانی ها بودیم و ما هنوز در فهم واژه مردم و خواست ملت و سیر مطالبات و جایگاهشان در این چهل سال دچار مشکل هستیم. که رفع این ناتوانی در تحلیل رفتارهای مردمی، جز با ایجاد فضای آزاد اندیشی محقق نخواهد شد. امیدوار هستیم بتوانیم سرآغازی بر گفتگوهای بیشتر بر بستر منطق و استدلال باشیم.

نشریه پایدیا:

مدیر مسئول: امیررضا فکری | سردبیر: امیررضا فکری

نشریه کاما:

مدیر مسئول: یگانه موسویان | سردبیر: ابوالفضل عسجدی

نشریه میدان انقلاب:

مدیر مسئول: سید مرتضی محمودی | سردبیر: امیرعلی کتیرایی

ویراستاری: مهگل زارعیان، علی قربانی

طرح جلد: سید محمدیاسین موسوی صفحه آرای: رضا حقیری

قسمت اول؛ یادداشت های اولیه

در پاسخ به سوالات زیر:

سوال اول: چرا؟ مبنای این اتفاق چه بود؟ واکنش مقطعی به یک تصمیم یا سر باز کردن زخم های عمیق تر؟

سوال دوم: اصلی ترین ریشه فقر و نابرابری و طبقاتی شدن جامعه چیست؟ ایدئولوژی حاکم بر نظام و آرمان های خاص انقلاب اسلامی یا استراتژی های جزئی و خرد و نحوه ی مدیریت و سیاست گذاری؟ مشکل از کجاست؟

سوال سوم: شباهت و تفاوت اعتراضات آبان ماه ۹۸ با سایر جنبش ها و حرکت های مردمی بعد از انقلاب چیست؟ سیر تحول جنبش های مردمی از انقلاب اسلامی تا حوادث سال ۷۸ و جنبش سال ۸۸ و اعتراضات آبان ماه ۹۸ چگونه است و جامعه ایرانی به کدام سو در حرکت است؟ افق ها، پایگاه مردمی، بستر شکل گیری و اثرات هر کدام چه بوده است؟

سوال چهارم: نسبت وقایع متفاوت سال ۹۸ شامل اعتراضات بنزینی، شهادت سردار سلیمانی، و تحرکات نسبت به ماجرای هواپیمای اوکراینی چیست؟ پایگاه اجتماعی و طبقاتی هر کدام از این ها کدام است؟ آیا علت اغتشاش پدیداری مردم ایران ذهنیت متناقض آنهاست؟

سوال پنجم: واقعه آبان ۹۸ چه اثری بر روی روند ارتباط حاکمیت و مردم گذاشته است؟ تجربه ی این اتفاق، مردم را به سمت حرکت های این چنینی بیش از پیش سوق می دهد یا به یک رخوت و بی انگیزگی در کنش اجتماعی می انجامد؟ - اساسا جایگاه اعتراض مردمی در رسیدن به تصمیمات درست چیست؟ آیا اصلاح و پویایی حکمرانی بسته به اعتراض است یا بسته به روندهای قانونی و چارچوب های از پیش تعیین شده؟

سوال ششم: تحلیل از رویکرد امنیتی در خلال این تجربه ی تاریخی چیست؟ مبنا و مدل مطلوب نگاه امنیتی چیست و در چه صورت به آرمان ها ضربه خواهد زد؟

آبان؛ گذرگاهی برای یافتن عمق فاجعه

تحلیل تحریریه نشریه کاما از حوادث آبان ماه ۹۸



ما. اگر پزشکی عمدا یا سهوا اشتباه کند می تواند در نوبت اول درپوشی بر روی آن به اسم خطای انسانی قرار دهد اما اگر بار دیگر چنین رخ دادی صورت گیرد دیگر نمی توان با این در پوش، نواقص را پوشش داد.

برگی از تاریخ ما به اتفاقات آبان ماه ۱۳۹۸ بر می گردد. اگر خیلی سراسرانه و کورکورانه بگوییم که خب گذشته است یا به ما چه ربطی دارد؛ وارد چاهی از جهالت می شویم که انتهای آن معلوم نیست.

عزیزان! بیایید با سنگ های ایران متفاوت باشیم؛ زیرا سکوت ما و زبان بستن ما در مسائل مرتبط با ایران به عنوان یک ایرانی ما را به شبه سنگ بودن و حتی پست تر از آن می رساند! زیرا آن سنگ است و طبیعتش سنگ بودن است، اما من و شما چه؟

قص علی هذا سوالاتی مرتبط با آبان ۱۳۹۸ تهیه گردید که یک گذر و یک بازگشت کوتاه بر تاریخ خود داشته باشیم که با پاسخ به این سوالات در ادامه دیدگاه ما، انجمن اسلامی ها، آشکار تر و واضح تر بیان گردد.

به عبارتی دیگر گفتن این مطالب از وظایف ماست. امید است که وظیفه خود را به نحو احسن اجرا کنیم.

های ادبی، فلسفه این موضوع را برای خود واشکافی کنیم.

آیت الله طالقانی: ((ملّتی که تاریخ خود را نداند، محکوم به تکرار آن خواهد بود.))
به عبارتی دیگر، تاریخ برگه ای از تجربه های ماست. تجربه هایی که بعضی از آن ها مهر تایید و نیکو بودن بر آن ها خورده و بعضی دیگر تجربه هایی که سراسر درد بوده اند. تاریخ می خوانیم که درس بگیریم. اما یا نمی خوانیم؛ یا می خوانیم و به کار نمی بندیم. که این مورد آخر قلب را بیشتر آزاده خاطر می کند.

شاید به جرئت می توان گفت، ایران یکی از قدیمی ترین تمدن ها و پر التهاب ترین تاریخ ها را داشته است. تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران؛ انواع حاکمان، جنگ ها، انقلاب ها، کودتا ها و... را دیده است؛ هر برگ از کتاب تاریخ ایران می تواند سال ها درس شود و در مکاتب علمی کشورهای گوناگون، پیوسته ارائه گردد.

اما مهم تر از آن که از نکات مثبت گذشته درس بگیریم این است که از نکات بد گذشته تجربه کسب کنیم و تکرارشان نکنیم، زیرا اگر در یک کیسه هزاران قطعه طلا ریخته شود اما انتهای آن کیسه پاره باشد، دارایی ما از دست می رود. به عبارتی دیگر ضرری که از اشتباهات به ما می رسد بسیار کشنده تر است تا سود و فایده ی تاثیرات درمان های

سوالی پرسیده می شود که چرا تاریخ را بررسی کنیم؟ یا در همین زمینه می گویند: گذشته ها گذشته است، حال مهم است؛ این را بچسبیم.

عبارتی از احمد کسروی در نکوهش رویگردانی از تاریخ موجود است: ((نگون بخت، ملتی که تاریخ خود را نداند؛ تیره بخت تر از آن ملتی که علاقه مند به دانستن تاریخ خود نباشد؛ شور بخت تر از همه، ملتی است که تاریخ خود را به ریشخند بگیرد.))

در متن بالا می بینیم که کسروی مذمت می کند مذمت کنندگان تاریخ را و علاوه بر آن سر اسلحه خود را به سمت کسانی نیز می گیرد که سر خودشان را مانند کبکی در برف فرو کرده اند و آوای ربطی به من ندارد ایشان، همه جا را پر کرده است.

در هنگام نگارش چند خط بالا دو بیت به سراچه ذهنم آماس کرد و این دو بیت را به موضوع مرتبط دانستم.

((آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند آنکس که نداند و نخواهد که بداند حیف است چنین جانوری زنده بماند))
اما فلسفه این دو بیت و حرف هایی از قبیل حرف های کسروی در چیست؟ اگر بخواهیم به این سوال پاسخ کوتاهی بدهیم، می توانیم با عنایت به جمله

به غیر از تورم، شاخص مهم دیگر در بحث اندازه گیری رفاه اقتصادی مردم، شاخص GDP (رشد محصول ناخالص داخلی) است.

این شاخص که سطح تولیدات ملی در درون مرز های کشور را نشان می دهد با شیب بسیار زیاد کاهش یافت. به بیانی ساده تر، تورم بالا در طی این سه سال و کاهش شدید GDP، باعث ایجاد رکود تورمی در اقتصاد ایران شده بوده است؛

رکود تورمی را می توان به معنای انفجار یک بمب در اقتصاد کشور دانست که نتیجه این بمب چیزی جز کارد به استخوان رسیدن مردم (مخصوصاً قشر پایین دست جامعه که در کشور ما از درصد بالایی نیز برخوردار هستند) نبوده و نیست، مردم هم که مانند آتش زیر خاکستر بودند فقط نیاز به یک محرک داشتند که آن نیز اتفاق افتاد.

سوال دوم : اصلی ترین ریشه فقر و نابرابری و طبقاتی شدن جامعه چیست؟
ایدئولوژی حاکم بر نظام و آرمانهای خاص انقلاب اسلامی یا استراتژی های جزئی و خرد و نحوه ی مدیریت و سیاست گذاری؟
مشکل از کجاست؟

قیمت بنزین، بنزینی بر آتش خشم مردم بود. بر طبق آمار های رسمی مرکز آمار ایران، اگر به نمودار های تورمی کشور پس از سال ۱۳۹۵ نگاه کنیم، مشاهده می کنیم که نرخ رشد تورم حتی به بالای ۴۰ درصد رسیده است و نرخ تورم که بدون افزایش درآمد مردم بوده است، به قطع باعث کاهش شدید قدرت خرید خانوار می شود. لازم به ذکر است که این افزایش نرخ رشد تورم به طور میانگین به نرخ حدود ۴۰ درصد رسیده است و جای افسوس است که وضعیت در کالاهایی اساسی همچون گوشت و مرغ بدتر است. این نرخ رشد به طور مجزا در مقوله کالاهای اساسی به ۷۰ درصد نزدیکی و تمایل پیدا کرده بوده است. در کالا های دیگر همچون ماشین و یا مسکن نیز وضعیت از میانگین بدتر بوده است.

به عنوان مثال اگر یک کیلو گوشت در ابتدای سال ۵۰ هزار تومان باشد؛ با نرخ رشد تورم ۷۰ درصد در انتهای آن سال نرخ یک کیلو گوشت به ۸۵ هزار تومان می رسد. و در سال بعد با همین نرخ تورم همان مقدار گوشت به قیمت ۱۴۵ هزار تومان می رسد. باری، همه این ها باعث شده است که خنجر فشرده شده به گلو ی قشر پایین دست جامعه، با تغییر ناگهانی و یک شبه این موضوع، بیش از پیش فرو رود.

اما برای این که عدالت نیز در بیان مسئله برقرار شود و یک طرفه به قاضی نرویم؛ با هماهنگی و پیشنهاد دیگر نهاد های دانشجویی تصمیم بر آن گرفته شد که این شماره از نشریه به صورت اشتراکی با دو نشریه دیگر به تحلیل و بررسی این موضوع پردازد.

شش سوال در زیر آورده شده و پس از بیان هر سوال، به بررسی سوال و رساندن مطالب و مفاهیم پرداخته می شود.

سوال اول : چرا؟ مبنای این اتفاق چه بود؟ واکنش مقطعی به یک تصمیم یا سرباز کردن زخم های عمیق تر؟

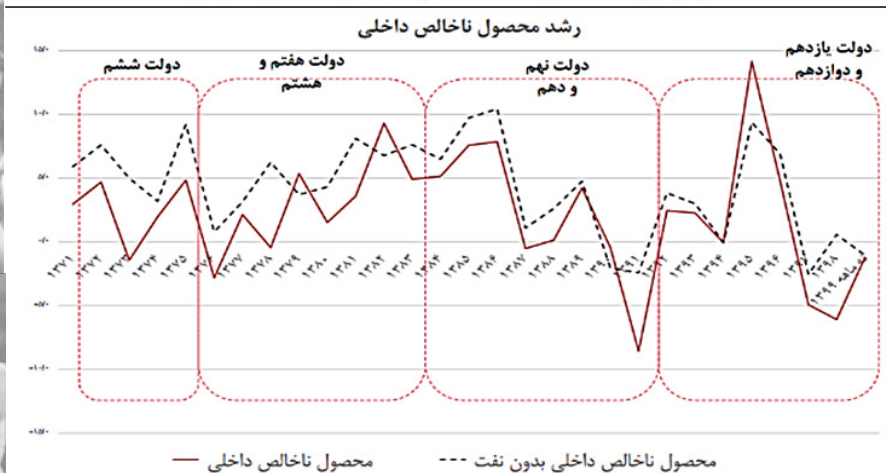
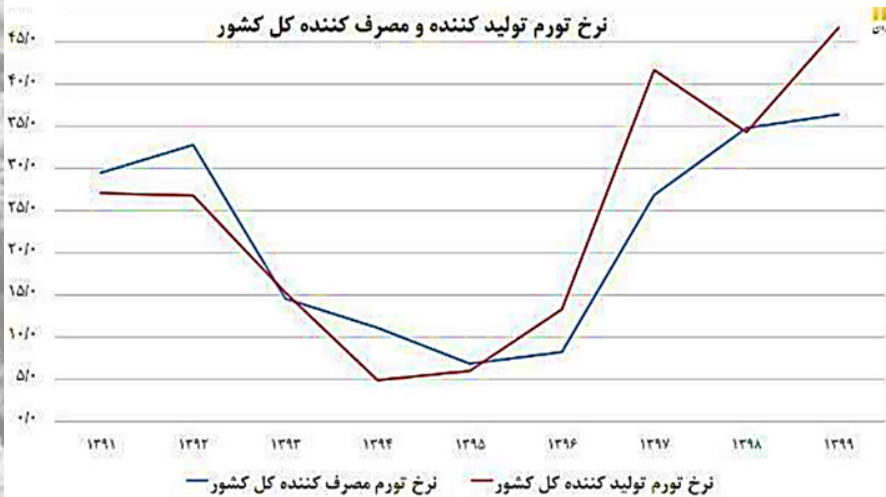
در مورد ریشه های این اتفاق چند موضوع را می توان عنوان کرد. نخست، ناراحتی بابت چگونگی اتخاذ و اعلان تصمیم.

چرا ساعت ۱۲ بامداد اعلام کردند که الان گران می کنیم؟ در این نگاه، مردم از ذات گران شدن کم تر از خود اتخاذ تصمیم ناراضی اند. اما به نظر نمی رسد که این دیدگاه درست باشد. هر چند بهتر بود مصوبه مجلس ششم در مورد افزایش تدریجی قیمت حامل های انرژی از سوی مجلس هفتم لغو نمی شد و آن فرایند ادامه پیدا می کرد.

و اما نکته بعد که از گفتن آن نباید غافل شویم، وقتی بالاترین مقام اجرایی کشور نسبت به این تصمیم اجرایی به این صورت اظهار نظر می کند که «من خودم صبح جمعه فهمیده ام»، عمق فاجعه به خوبی یافت می شود. زمانی که ریاست جمهوری ایران اسلامی، باید به دنبال آرام کردن مردم و بهبود تدریجی شرایط باشد می آید و به این صورت بیان نظر می کند و نمک بر روی زخم مردم می پاشد، انتظاری جز این تحولات نباید داشت. شباهت به این دارد، زمانی که به کسی چاقو زده می شود، جز خون ریزی نباید انتظار دیگری داشت. دوم، نگرانی از بابت اثر به سید مصرفی خانوار.

در این دیدگاه مردم نگران اند که با گرانی بنزین، سایر کالاها نیز گران تر و فقر آنان تعمیق شود. پرسش این که چرا پیش از این در افزایش های قبلی چنین حرکتی با چنین ابعادی رخ نداده بود؟ شاید بتوان علت را بحرانی دانست که از اردیبهشت سال ۱۳۹۷ شروع شد و تا به امروز ادامه دارد.

سوم، خشم بابت هزینه ایدئولوژیک تحمیلی از سوی مقامات حکومت. مردم از شرایط اقتصادی که از اردیبهشت سال ۱۳۹۷ با اعلام خروج آمریکا از برجام بدتر شده بود، ناراضی بودند. افزایش



در بهمن ۵۷ فضای باز کارتری، التهاب پس از ۱۷ شهریور، اتحاد سرخ و سیاه، سعی بر شکوفایی اقتصادی و تغییرات کلی در نظام توسط مردم که وسیله ای برای اجرای آرمان های آیت الله خمینی بوده است را می توان بر شمرد. اما در مورد افق سال ۵۷، می توان از خلق توحیدی بی طبقه (پایگاه همگانی)، نقد بر اثرات رژیم فعلی و دیگر موارد اشاره کرد. اما اگر در صفحات دفتر تاریخ به چند سال بعد برویم، به سال ۸۸ می رسیم. در مورد افق های سال ۸۸ می توان از احیای جمهوریت نصفه که پایگاه آن طبقه متوسط بود، اثرات انتخابات ۹۲ و حذف جناح سیاسی اصلاح طلب نام برد. اما درباره دیگر تجمعات مهم در طی این ۶۰ سال انقلاب به افق های سال ۹۸ و ۹۶ می توان اشاره کرد. افق ۹۸ و ۹۶ اعتراض گسترده رادیکال، پایگاه طبقات محروم، اثرات رادیکال شدن فضا و مواردی این چنینی را شامل می شد.

سوال چهارم: نسبت وقایع متفاوت سال ۹۸ شامل اعتراضات بنزینی، شهادت سردار سلیمانی، و تحرکات نسبت به ماجرای هواپیمای اوکراینی چیست؟ پایگاه اجتماعی و طبقاتی هرکدام از اینها کدام است؟ آیا علت اغتشاش پدیداری مردم ایران ذهنیت متناقض آنهاست؟ اعتراضات به تحمیل هزینه ایدئولوژیک از جیب مردم در آبان ماه ۹۸ که قشر کم درآمد جامعه، پایگاه اصلی این تظاهرات اجتماعی بودند، اعتراض به ابهام، دروغ و ناکارآمدی در ماجرای هواپیمای اوکراینی که می توان گفت حضور افشار متوسط به بالای جامعه در این حیطه بیشتر بود. (سطح دغدغه های متفاوت مردم، عملکرد متفاوت آن ها را نیز ایجاد می کند.)

استفاده از اغتشاش در بحث ما جایز نیست و باعث گنگ بودن مفهوم می شود. استفاده از این واژه برای قشر عظیمی از جامعه بی احترامی به ملتی است که به خاطر آن ها این دولت بر روی کار است. و با تهمت زدن به این ملت مظلوم و ندیدن اصل ماجرا به چند خرابکاری در این بین بسنده می کنند که البته اگر غیر این می کردند و می کردید جای تعجب بود. البته این به اشاره ندارد که گاهی مردم در تظاهرات خود اشتباهاتی نیز انجام داده اند؛ اما از انسانی که عصبانی شده است، بذله

مرتبط است به یک علت ربط دهیم اشتباه ماست.

این که بگوییم فلان رئیس جمهور عامل تمام مشکلات ماست. یا فقط فلان شخص باعث این مرداب اقتصادی شده است. یا این که بگوییم قوانین ما، قوانین کامل و کافی نیستند به طور مثال نداشتن قوانین در حوزه ارز های دیجیتال.

یا این که تصمیمات گرفته شده نادرست است یا اگر هم درست است اجرا نمی شود و بی تدبیری و بی کفایتی مدیران، تیترو اصلی ماست.

ابعاد مختلفی در جامعه امروز ایران دچار آسیب است و مسئله به یک بعد و یا یک شخص بر نمی گردد. درون ساختار نادرست نمی توان فعل درستی را متصور بود. باید اصلاحات تدریجی مرحله به مرحله بنیادین با اولویت اصلاحات دیپلماتیک در این کشور پیاده شود.



سوال سوم: شباهت و تفاوت اعتراضات آبان ماه ۹۸ با سایر جنبش ها و حرکت های مردمی بعد از انقلاب چیست؟ سیر تحول جنبش های مردمی از انقلاب اسلامی تا حوادث سال ۷۸ و جنبش سال ۸۸ و اعتراضات آبان ماه ۹۸ چگونه است و جامعه ایرانی به کدام سو در حرکت است؟ افق ها، پایگاه مردمی، بستر شکل گیری و اثرات هر کدام چه بوده است؟

در باب شباهت ها می توانیم به مردمی بودن و مخصوصا کلمه اعتراض اشاره کنیم. استفاده از کلمه اغتشاش چیزی است که به این اجتماعات همیشه و همیشه نسبت داده می شده و می شود. همان گونه که به سیاوش، گناهکار بودن را نسبت می دادند. اما پیرامون تفاوت های این تجمعات می توانیم به خشونت بیشتر حکومت، خشونت بیشتر مردم، کوتاه تر بودن دوره تظاهرات، نقش اینترنت، گستردگی، و گاهی خواسته های رادیکال اشاره کرد. اگر بخواهیم دقیق تر موضوع را واکاوی کنیم، می توانیم به صورت زیر به جزئیات رویداد های اصلی اشاره داشته باشیم.

نخست باید اذعان کرد که فقر با نابرابری و هر دو با طبقاتی شدن تفاوت دارند.

فقر، مفهوم اقتصادی است که به دو دسته فقر نسبی و فقر مطلق تقسیم می شود. فقر نسبی خود را به میانه درآمدی گره میزند. فقر مطلق حداقل درآمد روزانه (با معیار PPP) را ملاک قرار می دهد.

نابرابری شاخص اقتصادی است که با ضریب جینی مطرح می شود.

طبقاتی شدن، یکی از اقسام عگانه (رسته ای، کاستی، برده داری و طبقاتی) انواع جوامع بر اساس تقسیم بندی گیدنز و در واقع شکل متحول جامعه در قرن بیستم به شمار می آید. با توجه به فضای پرسش، منظور طراح سوال ایجاد شکاف بین طبقات یا به تعبیری فاصله طبقاتی است. در این صورت تعبیر ما موضوعیت نسبی میان نابرابری و طبقاتی شدن طرح می گردد. به هر روی اشتباه در طرح پرسش قابل مشاهده است.

پس از کمی مفهوم پردازی باید به انتخاب دست زیم. این انتخاب از بررسی سلسله یک سری رجحان هاست، آیا برابری همه در عدد a درست است یا حالتی از نابرابری که قدرت خرید کسی زیر ۲a نیست اما در عین حال نابرابری شدیدی وجود دارد. در این حالت برابری ارجحیت دارد یا بالا آمدن سطح آب برای همه؟ ترجیح ما این است که حداقلی برای همه فراهم شود و فارغ از فرایند تضمین حداقل، برابری برای ما نه موضوعیت دارد و نه طریقت. با این مقدمه به پاسخ ادامه پرسش می پردازیم.

قسمت دوم سوال، به دوگانه ایدئولوژی و مدیریت می پردازد. تعاریف متعددی از ایدئولوژی وجود دارد که با توجه به فضای محتوایی طرح پرسش، مشخصا منظور این سوال، اسلام سیاسی با قرائت آیت الله خمینی در بستر جمهوری اسلامی ایران است. پس بحث پیرامون مفهوم ایدئولوژی بدون تردید تصمیمات اشتباه زیادی در چهار پنج دهه اخیر اقتصاد کشور اتخاذ شده است، اما نکته آنکه کدام کشور ایدئولوژیکی با حفظ ایدئولوژی، توسعه یافته شده است؟ (مسئله توسعه یافتگی و ایدئولوژی)

پیرامون سوال اگر بخواهیم توضیحات دیگری را نیز پیوست کنیم می توانیم بگوییم این که دنبال یک علت بگردیم شاید مشکل صورت سوال است! این که می خواهیم مسائل گسترده پیرامون جامعه و مسائل انسانی همانند شرایط اقتصادی که به صد ها و با هزاران علت

اسلامی ایران مراجعه کنیم، در باب این قضیه این گونه به ما می گوید: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

در اصل ۲۷ نیز به حق تظاهرات مسالمت آمیز اشاره شده است: تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخمل به مبانی اسلام نباشد آزاد است. وقتی اعمال عزیزان و دست اندر کاران این موضوع برخلاف پایه ای ترین قانون کشور است چه می توان گفت؟

یا آمریکایی در اعتراض به یک موضوعیت ساده در رسانه ی ما می شود حرکت انقلابی قشر عظیم مردم کشور های دیگر بر علیه حکومتشان؛ اما اگر همین مورد در کشور ما صورت گیرد و سلمی ترین تظاهرات نیز برگزار گردد، آن را «اغتشاش» اطلاق می کنند و جز نشان دادن مردمی که به صورت اهریمنان به خیابان ریخته اند کار دیگر نمی کنند.

جای افسوس است؛ حاکمان را به حکومت می رسانیم که برای ما حکومت کنند اما در آخر بر ما حکومت می کنند.

سوال ششم : تحلیل از رویکرد امنیتی در خلال این تجربه ی تاریخی چیست؟ مبنا و مدل مطلوب نگاه امنیتی چیست و در چه صورت به آرمان ها ضربه خواهد زد؟

گویی و خاطر آسوده طلب کردن خطاست. **خنده دار است؛ کارد بر پهلویمان فرو کرده اند و تقاضایشان این است که چرا سکوت نمی کنیم.**

در مورد سردار سلیمانی هم طیف هایی از مردم شرکت کردند. لزوما نمی توان وجه اشتراک قابل توجهی میان شرکت کنندگان در آن تشییع جنازه با حضار در سایر تجمعات یافت. به هیچ عنوان نمی توان خواست آنان را به خواست اکثریت مردم تسری داد. ضمنا افراد شرکت کننده نیز لزوما به هیچ یک از دو گروه طرفدار جمهوری اسلامی یا مخالف آن تعلق نداشتند. آنها صرفا از کشته شدن یک سردار ایرانی به آن شکل ناراحت بودند. دیگر نمی توان اشتراک قابل توجهی میان این افراد یافت.

سوال پنجم : واقعه آبان ۹۸ چه اثری بر روند ارتباط حاکمیت و مردم گذاشته است؟ تجربه ی این اتفاق، مردم را به سمت حرکت های این چنینی پیش از پیش سوق می دهد یا به یک رخوت و بی انگیزگی در کنش اجتماعی می انجامد؟ - اساسا جایگاه اعتراض مردمی در رسیدن به تصمیمات درست چیست؟ آیا اصلاح و پویایی حکمرانی بسته به اعتراض است یا بسته به روند های قانونی و چارچوب های از پیش تعیین شده؟

در وهله نخست باید از به کار بردن واژه حاکمیت تا حد ممکن در این سوال دوری می شد؛ اما متاسفانه به کار رفته است و به نظر می رسد واژه حکومت درست تر باشد.

اما حکومت، به نظر می رسد مردم را بیش از پیش ناامید کرده است. نا امیدی مردم در مشارکت ۴۳ درصدی سال ۹۸ و مشارکت ۴۹ درصدی سال ۱۴۰۰ هویداست. اما بعد، در مورد اصلاح و پویایی و استفاده از تجارب، ایده های مختلفی وجود دارد. در عموم موارد اگر حاکمان نخواهند، اصلاحی رخ نخواهد داد. تظاهرات به گونه ای فشار از پایین برای رخ دادن تغییر در بالاست. مردم در طی دهه های اخیر علاقه مند تظاهرات نیستند، فقط زمانی که عرصه بر آن ها تنگ شوند به تظاهرات می پردازند. حاکمان، خود، با تصمیماتی که می گیرند مردم را به سمت تظاهرات سوق می دهند.

نکته ای دیگر که نباید از قلم جا بماند این نکته ای است که حتی باعث خشم بیشتر مردم شد. اما این نکته چیست؟ تظاهرات با عده ای قلیل در کشور های اروپایی



باری، اگر امنیت را به امنیت سخت محدود و با نگاهی مبتذل به آن نگاه کنیم مطلوب نگاه امنیتی ها، که بیشتر از سوی نظامی ها دنبال می شود، پادگان ساختن کشور است. مبنای این نگاه، عقل کل دانستن خود، تمایل به کنترل گری و مواردی از این قبیل می باشد.

این نگاه را باید صرفا در شرایط استثنایی و به شکل استثنایی دنبال کرد وگرنه انتصاب افراد امنیتی و نظامی، کارهایی مانند قطع اینترنت و... که ادامه این مسیر اند، به شکل کلی به ابعاد مختلف حقوق و آزادی های ما آسیب می رساند.

اگر امنیت و ابعاد آن دو باله ی هواپیمایی باشند، فرض تک بال شدن این هواپیما و نظر و تاکید فقط به یک بال این هواپیما (بعد نظامی امنیت)، آیا چیزی جز سقوط و هبوط برای ما به بار می آورد؟

در وهله نخست، امنیت واجد ابعادی می باشد که اگر این ابعاد با هم رعایت نشوند امنیت زیر سوال می رود. لزوما نمی توان امنیت را معادل نظامی گری صرف، داشتن ارتش و... دانست. به کار بردن واژه امنیت، بدون هیچ قبل و بعد و توضیحی خطای طراحان سوال است. امنیت واژه ای هست که با ثبات و پیش بینی پذیری گره خورده است. قطع یکباره اینترنت و کشتار وسیع مردم با مفهوم امنیت بیگانه است. نکته دوم آنکه واکنش امنیتی یک چیز و امتداد آن واکنش چیز دیگری می باشد. مثلا در واکنش به این تظاهرات، برای چند روز اینترنت قطع شد. اکنون مشاهده می کنیم مجلس به دنبال قطع کامل اینترنت برای همیشه در قالب طرح صیانت است. می بینیم که حتی دومی از اولی خطرناک تر است. و این خود یک نمونه از درس نگرفتن های ما از تاریخ می تواند باشد. اگر به اصل ۲۵ قانون اساسی جمهوری

حکومت مستضعفان؛ تجلی رویای ایرانی

تحلیل تحریریه نشریه میدان انقلاب از حوادث آبان ماه ۹۸



طغیان و جنون است. مخصوصا اگر با طرد شدگی و بی اعتنایی از سوی آن کسی که این رویا را در قلبها نشانده همراه شود.

درباره اینکه آبان ۹۸ اعتراض بود یا طغیان و شورش، و اینکه نسبت اینها با اصلاح چیست خواهیم پرداخت؛ اما از نگاه ما، برای رسیدن به این فاجعه چند مرحله طی شد. اول؛ تغییر رویا یا به تعبیر دیگر هویتی که امام به مردم ایران داده بود. دوم؛ جایگزین کردن یک هویت منفعت طلب منفعل و ترسو که به دنبال نمردن و زنده ماندن است. سوم؛ تنها راه زنده ماندن و بقا را غرب دوستی و ارتباط با ابر قدرت های دنیا نشان دادن و چهارم؛ خراب شدن همه ی این آرزوهای فریبدهنده در اجرا. در چنین شرایطی مردم-همانهایی که پایه‌پا دنبال دولت روحانی آمدند- منتظرند تا خودی نشان بدهند تا بگویند دیگر بس است؛ و چه فرصتی بهتر از افزایش ناگهانی و بدون اطلاع بنزین.

قسمت دوم بحث سوال بر سر ریشه‌ای ترین عامل فقر، نابرابری و طبقاتی شدن است. سه مفهومی که تفاوت جدی با هم دارند. گزاره مطلوب سرمایه‌دارها و جریان لیبرال، کاهش فقر عمومی بدون

است. اما به نظر می‌آید که این نازل ترین وظیفه سیاست‌گذار است و عمق نفوذی که او دارد، قلبها و رویاهای یک ملت است.

در طول چهار دولت بعد از انقلاب این نفوذ و این تاثیر بر توده مردم به وضوح روشن است. جایی که هاشمی با شعار پایان انقلابی‌گری و آغاز سازندگی به میان آمد و رویایی ایرانی را دستخوش تغییر قرار داد. بعد از آن خاتمی، که توسعه سیاسی و آزادی مدنی را در نظر مردم به شکل کاریکاتوری پر رنگ کرد. احمدی نژادی که خواست مردم را به سمت توجه به مستضعفین و مسئله عدالت بکشاند اما بیشتر در شعار و لفظ و نمایش خلاصه شد و اما روحانی، کسی که ۸ سال تمام رویای ایران و ایرانی را مذاکره و دیپلماسی آن هم از نوع خاص غربی کرده بود. در تمام این دوران، روسای جمهور با زیرکی تمام و ادبیات سازی استادانه، رویای ایرانی را مقهور کرده‌اند.

تکیه‌ی ما بر واژه رویا شاید عجیب به نظر برسد. اما آبان ۹۸ از آنجایی شروع می‌شود که مردم، رویا و آن وضعیتی که شبانه‌روز به آن امید بسته بودند یعنی به سرانجام رسیدن برجام و گشایش از طریق مذاکره، همه را بر باد رفته دیدند و فهمیدند هشت سال به دنبال سراب کشیده شده‌اند. ماحصل خراب شدن کاخ آرزوهای انسان،

شروع این نوشته را با کندوکاوی درباره چرایی فاجعه آبان ۹۸ آغاز می‌کنیم. چه شد که در حدود ۳۰۰ نفر از هموطنان مان کشته شدند و شکاف عمیقی میان مردم با حکومت، مردم با مردم و حاکمیت با حاکمیت پدیدار شد؟

به نظر ما علت را اقتصادی و معیشتی دیدن، یا از روی جهل است یا از روی غرض. کسانی که با تاریخ و فرهنگ ملت ایران آشنا هستند به خوبی می‌دانند که شرایط وخیم‌تر و دهشتناک‌تر معیشتی بر این مردم گذشته است اما صحبت از چنین آشوب و شورش در میان نبوده است. دست تاریخ، جنگ های متعددی را مکتوب کرده که بر مردم ایران تحمیل شده است. از آخرین نمونه بلبشوی معیشتی اقتصادی، ۴۲ سال می‌گذرد اما صبر، تحمل و همراهی، کلید واژه های توصیف مردم ایران در آن سالها هستند.

قبل از پاسخ خودمان به این سوال باید از مفهوم و کیستی یک سیاست‌گذار صحبت کنیم. دیدگاهی وجود دارد که گمان می‌کند سیاست‌گذار کسی است که باید طرح‌های خوب پیشنهادی را امضا کند و طرح‌های آسیب‌زا را رد. در این نگاه قوه عاقله و سیاست‌گذار فقط یک انتخاب کننده

جایی که فهم غلط از جمهوریت و جایگزینی آن با «حمایت از قشر آسیب پذیر و بدبخت» تصمیم به گران کردن یک شبه و بدون اطلاع قبلی بنزین می شود.

سیر تحول جنبش ها و حرکت های مردمی بعد از انقلاب، محور سوم بحث ماست. در تحلیل روند این چند سال، مهمترین نکته، سطحی شدن و کاهش عمق دغدغه حرکت است. انقلاب بر مبنای اسلام خواهی و تمامیت خواهی کلمه توحید و بر اساس روحیه آزادی خواهی در مقیاس جهانی شکل گرفت اما حرکت های بعدی رنگ و بوی سیاسی و جناحی و منافع حزبی به خود گرفت. یعنی تا یک دهه قبل جنبش ها در قالب بازی گرفتن سیاسی از مردم برای تامین منافع سیاسی خود شکل می گرفت که البته در این میان اصلاح طلب ها به نسبت اصولگراها از این ابزار برای فریب و بازی دادن مردم بیشتر و بهتر استفاده کرده اند. اصولگرایان از ابزارهای قدیمی تر و متفاوت تری برای تامین منافع خود و جدا کردن مردم از تصمیم سازی و دو قطبی سازی کاذب جهت تحمیق مردم استفاده کرده اند که بحث آن مفصل است؛

اما مشخصا ظاهر جذاب و فریبنده رهبران اصلاح طلب برای طبقه مرفه و متوسط رو به بالا عاملی شد تا پایگاهی برای خود دست و پا کنند تا بتوانند بحث های نظری جدایی اسلام از سیاست و حاکمیت از دین را که توسط سروش و همفکرانش سال ها طرح می شد کف خیابان ها پیگیری کنند و این تلقی را به وجود بیاورند که این خواسته ای از جانب مردم است.

طرح هستند. همان ها که ظاهری کاملا انقلابی با شعارهای استکبارستیزانه دارند، اما در عمل به دنبال تحقق نگاه از بالا به پایین حمایت از قشر آسیب پذیر اند. بهترین گزینه ها برای نرمالیزاسیون و عدول از آرمان های جمهوریت، عدالت، استقلال و حکومت دینی مستضعفان.

ریشه فقر نابرابری و فاصله طبقاتی، نفهمیدن این شاه کلید اصلی انقلاب اسلامی است که «آمریکا تجسم تفرعن تاریخی بشر است.» تقلیل این مسئله به «انقلاب کردیم تا شکم هایمان سیر شود» یا در نگاه افراطی چپ «انقلاب کردیم که یک حرکت ضد استبدادی علیه امپریالیسم انجام داده باشیم» اتفاقا خود باعث فقر و شکاف طبقاتی است. چرا که ریل گذاران حکومت وقتی دچار این نگاه شوند، تصمیمات آشفته می گیرند یا در بهترین حالت در پازل تمدن غرب بازی خواهند کرد که به معنی سرکشی از دین الهی و اسلام است و چون هر کس از یاد خدا غافل شود «فان له معیسه ضنکا»، معیشت اجتماعی ما زمانی بهبود می یابد که یاد خدا در آن جاری باشد. یاد خدا هم یعنی پیاده کردن احکام الهی در زمین به محوریت امام و ولی خدا و البته با اراده و خواست توده های مردم که در پیوند قلبی و روحی با امام هستند و دوگانگی بین خود و او حس نمی کنند.

انقلاب هم یک حرکت الهی در دل تاریک خانه تاریخ بود که می خواست با هر آنچه غیر خداست بجنگد و از طرف دیگر همه انسان ها را با خدا پیوند دهد، به طوری که در عالم، غیر خدا دیده نشود.

هر برداشت دیگری از انقلاب مردمی در سال ۵۷ منجر به تصمیماتی مثل آبان ۹۸ می شود.

توجه به میزان برابر بودن یا نبودن ثروت است و از آن طرف نظام کمونیستی که برابری را مقدم بر فقر می پندارد و اهمیتی آنچنان به سطح زندگی عموم مردم نمی دهد و همین که تا حدی شبیه هم باشند را اصل قرار می دهد.

شاید در نگاه اول مشکل از مدیریت و سیاست گذاری های مدیران و مسئولان به نظر می رسد. یعنی صرفا تصمیمات تکنیکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اوضاع را به اینجا کشانده. همان دیدگاه که می گوید «مدیر از خارج وارد کنیم» و «تئوری ژاپن اسلامی» می دهد. اما ما به دنبال این هستیم که چرا یک مدیر و مسئول جمهوری اسلامی باید چنین اقدامی علیه منافع مردم انجام دهد ولو اینکه نیت خیر داشته باشد و صادقانه بخواهد اصلاح گری انجام بدهد.

مشکل اصلی این است که دستگاه محاسبه و نظام فکری انقلاب، نفهمیده است که مسئول جمهوری اسلامی هم تربیت می کند. ظرافت مسئله همین جاست. قرار بر این بود که آرمان، حکومت مستضعفین باشد. نظر و اراده آنها اصل باشد. ۴۲ سال پیش قرار بر این بود که «لیقوم الناس بالقسط» اما نفوذ نگاه پر قدرت و غرب زده، به زیبایی هرچه تمام تر آرمان ما را دزدید و آن را تبدیل کرد به «حمایت از قشر فقیر».

حرکت نزولی از «امامت و وراثت مستضعفین» به «تر و خشک کردن قشر آسیب پذیر» در جمهوری اسلامی کاملا مشهود است. کسانی که انقلاب را مدیون خود می دانستند و دولت ها را تشکیل دادند و از هیچ تلاشی در جهت تغییر ریل انقلاب فروگذار نکردند، به جهت فهم غلط از مفهوم انقلاب، اصالت مبارزه و معنویت سیاسی را تبدیل به توسعه و دموکراسی و انحلال در بازارهای جهانی معنا کردند و از همین رو شاهد تصمیمات اقتصادی آن ها و اوضاع معیشتی مردم هستیم. یک طرح از پیش تعیین شده و حساب شده در حال اجراست. همان طراحی که نظام کمونیستی شوروی را از بین برد ولی همان افراد حاکم شوروی این بار با اسم جدید بر مردم حکومت کردند و باز همان طراحی که امپراطوری چین را با همان نام، ولی حاکمان جدید تغییر داد، همان طراحی برای جمهوری اسلامی نقشه کشیده است که هم اسم و پوسته حفظ شود، مانند چین و هم حکمرانان و سیاستمداران فعلی در راس امور باقی بمانند، مانند شوروی. انقلاب نافهمان، بهترین گزینه برای این



اعتراضات معمولاً کور هستند. نقطه‌زنی نمی‌کند و فقط داد می‌زنند و از مشکل خبر می‌دهد. این شورش و طغیان اگرچه پاسخ طبیعی به یک ساختار بسته و ناشناخت، اما با حکمرانی اسلام و نسخه امر به معروف و نهی از منکر فرسنگها فاصله دارد. جنبش‌های اعتراضی که زاینده حکمرانی غیر اسلامی هستند، این فایده را دارند که ساختار را آگاه کند و عمق فاجعه را نشان دهد و از این جهت مطلوب و مطابق با اصل فراموش شده ۲۷ قانون اساسی هستند.

شورش اجتماعی، نتیجه بی‌نماینده‌گی و عدم شفافیت و به حساب نیامدن توده‌های مردم است. از طرف دیگر دولت برای اصلاحات اساسی نیاز به پشتوانه مردمی و به نوعی اقتدار دارد. نهادی که هیچ وجهانی ندارد، اثرگذاری خاصی هم نمی‌تواند داشته باشد.

در قضیه آبان ۹۸ کلیت نظام بر سر این دو راهی گیر کرده بود. حفاظت از مفهوم دولت و جلوگیری از پاشیدگی اقتدار این نهاد یا لغو دستور ناگهانی بنزینی و به تبع آن جلوگیری از شوک وارده به مردم. زمانی که حسن روحانی با سابقه امنیتی بالایی که در کارنامه خود دارد، تصمیم به چنین حرکت ناگهانی می‌زند، این شائبه وجود دارد که طراحی، برای از بین رفتن نهاد دولت است و به تبع آن رسیدن به ابرپروژه نرمالیزاسیون جمهوری اسلامی و متقاعد کردن مردم و بعضی از رؤس حکومت برای انجام این پروژه. یعنی تصمیم به حفظ مفهوم دولت توسط رهبر انقلاب و حمایت ایشان از دولت را اینگونه باید فهم کرد.

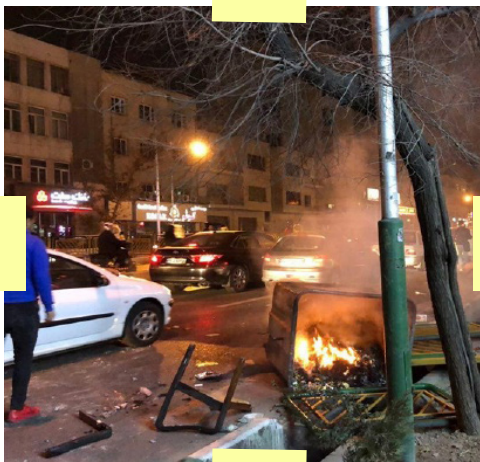
در خصوص رویکرد امنیتی، مسئله ای که وجود دارد، غلبه این نگاه و خلع ید شدن سایر نگاههای اقتصادی فرهنگی و سیاسی در برابر قدرت نهادهای امنیتی است.

فرض اولیه ما وجود دشمن‌های متعدد خارجی گردن کش و پر قدرتی است که از هیچ تلاشی در راستای ضربه زدن به جمهوری اسلامی و اختلال در نظم عمومی، و به تبع آن شوراندن مردم علیه حاکمیت فروگذار نمی‌کنند. این فرض درستی است اما فرض دیگری هم وجود دارد که می‌گوید هیچ جا امنیت در برابر جمهوریت اصیل نخواهد بود و همواره این نگاه مردم سالاری دینی است که باید بر همه مسائل غلبه داشته باشد و نه امنیت.

ریشه این نگاه غالب امنیتی، روند رشد نخبگان و خواص جامعه در به قدرت رسیدن است. یعنی نیروهای تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز پرورش یافته نهادهای

حوادث پیاپی سال ۹۸ با صدای رسا به ما می‌گوید که برای همراه کردن مردم، به ارزش‌های اسلامی و دینی انقلاب برگردید و برای شوراندن مردم، الگوهای کمونیستی یا سرمایه‌داری را پیاده کنید. همچنین این اتفاقات پاسخی برای این سخن گزاف است که می‌گوید تاریخ مصرف جمهوری اسلامی به پایان رسیده و برای اصلاح‌گری باید از آن عبور کنیم. رفتار به ظاهر متضاد مردم ایران نشان می‌دهد که ملت ایران به خوبی تفاوت میان جمهوری اسلامی وفادار بر آرمان انقلاب را با جمهوری اسلامی عادی شده و نرمالیزه شده، درک می‌کنند. هوادار اولی هستند و دشمن دومی. این استدلال در تحلیل واقعه هواپیمای اوکراینی نیز صادق است. موضوعی که می‌توانست به عظیم‌ترین حرکت اعتراضی علیه حکومت تبدیل شود. با وجود کم کاری و پاسخگو نبودن و همان مردم‌نظمی جمهوری اسلامی تقلبی، به نوعی شاهد صبر اجتماعی از سوی مردم بودیم. فهم مردم از شرایط جنگی پسا سلیمانی، اجازه نداد غیر از خون حاج قاسم و شهدای هواپیمای اوکراینی داغ دیگری ببینیم. در عین اینکه همچنان معترض به کوتاهی‌ها هستند.

در ادبیات دینی، امر به معروف و نهی از منکر، بلاخص نسبت به حکومت، تکلیف قطعی انسان‌هاست. همچنین نسخه اسلام برای حاکمان نفروختن رضایت عوام به رضایت طبقه‌ای خاص است. این دو در کنار هم به طور خلاصه، مدل مطلوب ارتباط حاکمیت و مردم را تشکیل می‌دهند. در این نگاه مردم باید بر جزء جزء ساختار نظارت داشته باشند و شفافیت، اجازه نقد و ارائه ایده‌های مردمی را بدهد اما مقوله اعتراض و جنبش‌های اعتراضی با امر به معروف و نهی از منکر تفاوت فاحشی دارد.



و به بهانه تقلب در انتخابات، به همان هدفی که سال‌ها روشنفکران دینی از آن دم می‌زدند برسند؛ غافل از این که پایگاه اجتماعی که آنها برای این کار انتخاب کرده بودند، بسیار ضعیف و ناتوان در پیاده کردن خواسته‌ها و مبارزه مستمر است و شکست، تحفه این انتخاب اشتباه رهبران اصلاح طلب بود.

اما اثری که این شکست در ۸۸ به جای گذاشت پدیده «بی‌رهبری» و بی‌جریانی قشرهای مختلف مردم بود. تجربه خیزش‌های جناحی و سیاسی، این پیام را به مردم مخابره کرد که رهبران جنبش‌ها مردم را بازیگرانی بی‌اختیار و بدون عقل می‌خواهند. بنابراین از این پس توده‌ها زیر بار رهبری فرد یا گروه مشخصی برای یک اعتراض و یک حرکت جنبشی منظم نخواهند رفت. حوادث دی ۹۶ و آبان ۹۸ تاییدی بر این مدعاست. چرا که کمتر کسی حتی بیانیه میرحسین موسوی در آبان ۹۸ را هم به یاد می‌آورد و این یعنی مرگ رهبر سیاسی یک جنبش و فراموش شدن او که حتی از آب گل‌آلود آبان ۹۸ هم نمی‌تواند ماهی بگیرد.

آبان ۹۸، حاج قاسم و هواپیمای اوکراینی. زنجیره‌ای که از پایگاه اجتماعی آنها خیلی درس‌ها می‌توان گرفت. این وقایع نمادی برای تقابل حکومت با حکومت یا جمهوری اسلامی با جمهوری اسلامی است. جایی که بخشی از تصمیم‌گیران با تصمیم یک شبه، شورش به وجود می‌آورند، بخش دیگری از تصمیم‌گیران آنچنان رویای انقلاب را در عمل زنده نگه داشته‌اند که فقدان‌شان نه تنها مردم شیفته ایران بلکه مستضعفان دنیا را تکان می‌دهد. همان پابرهنگان معترض ماجرای بنزین، گریه‌کن‌های تشییع جنازه سردار هستند. چطور قاسم سلیمانی در دل طبقات ضعیف تا این حد نفوذ دارد؟ برای سیر کردن شکم مردم تلاش ویژه‌ای کرد؟ شعارهای بی‌خاصیت کمونیستی و برابری خواهانه می‌داد؟ ادبیات او چقدر رنگ و بوی مردم فریبی برای جذب به خود داشت؟ غیر از این است که او نماد رویایی انقلاب اسلامی به دقیق ترین معناست؟ رویایی که تکیه‌اش به دعوت انبیاگونه به توحید است و مردم را به فطرت الهی می‌خواند و البته ذره‌ای از قواعد اسلام کوتاه نمی‌آید. رویایی ای که تکیه آن بر نظام امت و امامت و محوریت ولی خداست و حرکت‌های توده‌وار غیر الهی را به رسمیت نمی‌شناسد و ارزشی برای توسعه مادی در جهت غیر الهی و طاغوتی قائل نمی‌شود.

حفظ امنیت و جلوگیری از نفوذ دشمن، همه ی آزادی و حقوق مردم پایمال شود. فلسفه ی نقطه زنی در مسائل نظامی هم همین است. بیشترین آسیب رسانی در جایی که باید ضربه بخورد؛ در عین این که اطراف محل درگیری کمترین آسیب را ببینند. و به همین استدلال است که نهاد های امنیتی باید امنیت اعتراضات را تامین کنند نه اینکه چون به مشکل امنیتی برخورد می کنیم، از اعتراضات جلوگیری کنیم.

ذی نفعان غلبه ی نگاه امنیتی، همان ها که تداوم حیات سیاسی شان در گرو امنیتی کردن همه ی مسائل است، خوب می دانند که اعتراضات مردم و صدای حق طلبانه آنها، می تواند پایانی بر این قدرت ظاهری ایشان باشد. به همین علت، این جریان قدرتمند می کوشد تا هرگونه صدای اعتراض و فریاد عدالت خواهانه، ضدیت با اصل نظام تلقی شود و هزینه این کار را آن چنان زیاد کرده که کمتر کسی هوس این گونه ورودهای مطالبه گرانه داشته باشد. و این گونه شد که به راحتی و بر سر کوچکترین مسائل، عده ای را دشمن تلقی کرده و علیه خود دشمن سازی می کنیم. اما باید دانست که این رویکردی به شدت ناپایدار و شکننده است.

و محدود و محصور شدن آن، محاکمه و بازخواست از موثرین و تصمیم گیران پرنفوذ است؛ تا از این مسیر بتوان نیروهایی برای سیاستگذاری و حکمرانی تربیت کرد که نگاه اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در آنها غالب باشد و نه نگاه امنیتی. تا اینکه همان نیروهای تازه نفس بتوانند مکانیزم هایی برای اثربخشی اعتراضات و مطالبات مردمی طراحی و اجرا کنند.

در خصوص اعتراضات مردمی، دو لایه را میتوان از هم تفکیک کرد. نخست، بخش نخبگان و رهبران مذهبی و تربیون داران و دیگری، مابقی مردم.

به تصریح خطبه ی منای امام حسین علیه السلام وظیفه نظارت، امر به معروف و نهی از منکر و آگاه سازی جامعه، به طور ویژه متوجه لایه اول، و مطالبه ی همین وظیفه از نخبگان و رهبران مذهبی، متوجه لایه دوم است. یعنی مردم هم باید امر به معروف کردن را از تربیون داران مطالبه کنند و آن ها را بازخواست نمایند، علاوه بر نظارت بر حاکم که مثل خواص جامعه باید انجام دهند.

در خصوص مدل آرمانی و درست نگاه به امنیت، باید به این موضوع اشاره کرد که دستگاه های عریض و طویل امنیتی با بودجه های کلان باید نقطه زنی امنیتی داشته باشند. به این معنا که نباید به دلیل

امنیتی هستند و از آن طریق توانسته اند برای خود قدرت سیاسی کسب کنند؛ که این علتی است برای غلبه نگاه امنیتی بر مسائل کشور.

اما طنز ماجرا جاییست که با ادعای اشراف کامل امنیتی، ضربه های جدی در حوزه امنیت از دشمن خورده ایم و امثال ماجرای تروریستی مجلس یا خرابکاری های متداول هسته ای و ترور دانشمندان، ما را به این پرسش و ا می دارد که این تسلط امنیتی به چه دردی می خورد؟ چرا جایی که باید، کارساز نیست ولی در جایی که نباید از آرمان ها هزینه امنیت میکنیم؟ و همه این اتفاقات، ما را وادار می کند که بپرسیم آیا این اوضاع ذی نفعانی دارد.

اما راه برای برون رفت از این حلقه بسته امنیتی، به رسمیت شناختن و آسان شدن مسیر استیضاح، قضاوت و محاکمه تصمیم گیران و حکمرانان است. به طوری که نباید محاکمه ی آسان، مخصوص اشخاص کم اثر و انسان های عادی باشد. و این اتفاق نیازمند مطالبه دائمی و اعتراض به معنای امر به معروف و نهی از منکر با صدای رسا است. امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه و تکلیف جامعه ایمانی است؛ نه حق آنها.

پس راه غلبه پیدا کردن بر نگاه امنیتی



فریاد تمنای صور اسرافیلی در هیاهوی سور سفیانی

تحلیل تحریریه نشریه پایدیا از حوادث آبان ماه ۹۸



می‌پرداخت و زمینه‌ی چرخش دولت‌های عربی به سمت امپریالیسم آمریکا را فراهم می‌نمود.

انقلاب ۵۷ چونان پتکی بود که با ضربتی، رژیم سلطنتی را واژگون نمود و ایران را از مدار سرکردگی ایالات متحده‌ی آمریکا به بیرون پرتاب کرد. انقلاب ۵۷، لیبرال‌های آمریکایی مانند بازرگان و بنی‌صدر که قصد بازگرداندن ایران به مدار امپریالیسم را داشتند ناکام گذاشت و با جانفشانی توده‌ها و هوشیاری حزب طبقه‌ی کارگر و نیروهای سوسیالیست پیرامون‌اش، توطئه‌های امپریالیستی را نقش بر آب کرد و آنچنان خطی پُررنگ با امپریالیسم آمریکا ترسیم نمود که حتی بورژوازی ایران برای ادامه‌ی حیات خود مجبور به پذیرش آن خط و فاصله گرفتن از آمریکا شد.

البته انقلاب ایران در دورانی به وقوع پیوست که جبهه‌ی جهانی کار در حال پس نشستن بود و جهان، آخرین دهه از نفس کشیدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را مشاهده می‌کرد. نتیجه آن‌که حزب طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌های ایرانی نتوانستند به تحلیل و موضع درستی نسبت به جمهوری اسلامی ایران برسند و انقلاب ۵۷ از هدف قرار دادن بورژوازی ایران، منهدم نمودن مناسبت سرمایه‌دارانه و فرازوی به یک

رویایی که تحقق آن تنها در گرو کسب آگاهی طبقاتی و سازماندهی مستقل طبقه‌ی کارگر و در امتداد مبارزه‌ی ضدامپریالیستی پرولتاریای جهانی می‌باشد.

نظام سرمایه داری؛ عامل تیره روزی زحمت کشان در همه جای جهان

برای پاسخ به این پرسش باید ابتدا ماهیت ساختار و نظام حاکم بر ایران را شناخت. انقلاب ۵۷ واقعه‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران و جهان بود. دولت پهلوی از پی مبارزات چریکی-سیاسی طولانی و دخالت توده‌ها در متن شرایط انقلابی سقوط کرد. این انقلاب، ریشه در دهه‌ها مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و برابری خواهانه داشت که حیات کوتاه جمهوری سوسیالیستی شورایی ایران در گیلان و نهضت نافرجام ملی شدن صنعت نفت مهم‌ترین نقاط تاریخی پیشینه آن بودند. انقلاب ۵۷ انقلابی بود که از انقلاب‌های ضدامپریالیستی جهان و منطقه الهام می‌گرفت و خود باعث جشن و سرور زحمت‌کشان جهان شد. رژیم شاهنشاهی، ژاندارم آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس و سدی در برابر انقلاب فروزان اکتبر روسیه بود که هم‌چنین دسترسی اتحاد جماهیر شوروی به آب‌های آزاد جنوب و دولت‌های مترقی عرب منطقه را قطع کرده بود. رژیمی که به سرکوب سوسیالیست‌های ظفار در عمان

جرقه بنزین بر انبار باروت شکاف طبقاتی افزایش قیمت بنزین، تنها جرعه‌ای بود که انبار باروت خشم توده‌های زحمت و کار را منفجر گردانید و به حوادث متعاقب آن منجر شد که ما آن را تحت عنوان «شورش آبان‌ماه ۹۸» می‌شناسیم. این شورش در امتداد «شورش دی‌ماه ۹۶» حادث شد که در نوع خود پدیده‌ای نوین بود. نخستین بار پس از انقلاب ۵۷ بود که نیرویی برآمده از طبقات زحمت‌کش جامعه، خیابان‌های سراسر کشور را در می‌نوردید و پایه‌های حاکمیت سرمایه‌داری ایران را تهدید می‌نمود. دی‌ماه ۹۶ نقطه عطفی در تاریخ ایران بود و مؤلفه‌ای نوین را وارد سپهر سیاسی-اجتماعی جامعه‌ی ایران نمود. مؤلفه‌ای که هیچ جنبش و نیروی سیاسی هنوز توان معناده‌ی به آن را ندارد. حاکمیت سرمایه تنها با زبان سرکوب می‌تواند با آن سخن بگوید و امپریالیسم آمریکا، بی‌معنایی آن را پذیرفته و هدفش نه در معناده‌ی به آن بلکه در شعله‌ورتر کردن شراره‌های کور آتش آن است تا سرنوشتی همچون سوریه و لیبی برای ایران بیافریند. این مؤلفه‌ای است که تنها جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر می‌تواند بدان معنابخشی کرده و رویای خاموشی را که دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در پس فریاد خود تمنا می‌کردند برآورده کند.

جز فلاکت برای زحمت‌کشان ایران نداشت و به شورش‌هایی پراکنده در مشهد و اسلام‌شهر انجامید.

اما سرمایه‌داری ایران نمی‌توانست تنها با اتکا به نیروی «تکنوکرات»‌های تحت فرمان «سردار سازندگی» از داغ انقلاب ۵۷ خود را برهاند و به مدار امپریالیسم آمریکا بازگردد.

اگرچه انقلاب ۵۷ در پایان دهه‌ی ۶۰ به خاک سپرده شده بود اما چنان تأثیرات عمیقی بر جامعه‌ی ایران نهاده بود که سرمایه‌داری ایران تنها با بسیج نیرویی اجتماعی و گسترده می‌توانست به رویای خود برای هم‌خوابگی مجدد با آمریکا جامعه‌ی عمل بپوشاند. جنبش اصلاحات بود که این مأموریت را در سال ۷۶ خورشیدی عهده‌دار شد. جنبشی که اگر چه «تکنوکرات»‌های هاشمی رفسنجانی را در دولت خود نگاه داشت و همان مسیر سیاست‌های هار اقتصادی آن را پیمود، اما دسته‌ای از ارادل‌پرو آمریکایی مانند تاجزاده‌ها و حجاریان‌ها را نیز زیر عبا‌ی شکلاتی سید آمریکایی‌اش به درون دستگاه دولتی کشاند تا «فشار از پایین» جنبش‌های نوظهوری که به پیشگامی دانشجویان لیبرال در جریان بود را بدل به اهرمی برای «چانه‌زنی از بالا» و استعقاله‌ی جمهوری اسلامی ایران به یک حاکمیت مورد اطمینان آمریکا کنند. جنبش آمریکایی اصلاحات که از تیر ۷۸ عروج خود را آغاز نمود و در جنبش‌لجن ۸۸ به اوج خود رسید، در انتخابات سال ۹۲ میوه‌های بلوای جوانان شمال شهر تهران را با پایان «گداپروزی احمدی‌نژادی» گرفت و با سازش خفت‌بار برج‌بالاخره توانست اعتبار را به شناسنامه‌ی جوانان هرزه‌ی طبقه متوسط بازگرداند تا راحت‌تر به دانشگاه‌های غربی طراح بمب‌های اسرائیلی قدم رنجه فرمایند.

اما در دی‌ماه ۹۶، ماه غسل جنبش اصلاحات به پایان رسید و جشن ورود بوئینگ‌ها به ایران به عزا بدل شد. جنبش اصلاحات تنها چند ماه پس از پیروزی قاطعانه خود در انتخابات ریاست جمهوری و تمدید نمایش چندش‌بار دولت روحانی، به لاشه‌ای بدل شد که دیگر حنای آزادی‌خواهی‌اش برای هیچ کس رنگی نداشت. از آن پس دیگر به جز عده‌ای آقازاده یا کندذهن، کسی نمی‌توانست اصلاح طلب باشد و جنبش اصلاحات سرانجام در دی‌ماه ۹۸ آخرین دست و پا زدن‌های کریه خود را با ادای احترام به پرچم آمریکا و رژیم صهیونیستی توسط «نخبگان» دانشگاه شهید بهشتی

با دیگر حاکمیت‌های سرمایه‌دارانه‌ی جهان بلکه در افتراق روئین‌پایی‌اش با آن‌ها می‌بیند و جمهوری اسلامی ایران را به مثابه حاکمیتی «نامتعارف»، «استبدادی» و «دین‌سالار» هدف قرار می‌دهد و تنش‌های سیاسی، گفتمانی و نظامی آن با آمریکا را «ماجرای جویی»‌هایی مضر برای حال و روز جامعه‌ی ایران می‌داند که فقر و تیره‌روزی توده‌های زحمت و کار هم‌گویی ناشی از آن‌هاست! از جنبش‌های فمینیستی تا جنبش‌های تجزیه‌طلبانه‌ی قومی و از جنبش‌لجن ۸۸ تا کمپین‌های حقوق بشری و دموکراسی‌خواهانه‌ی چپ و راست همگی اجزای جبهه‌ی متلون جنبش سرنگونی‌طلبی را تشکیل می‌دهند.



مرگ انقلاب ۵۷ و مبارزه‌ی طبقاتی نوین در ایران: از بلوای پروامپریالیستی طبقه‌ی متوسط در تیر ۷۸ و خرداد ۸۸ تا خیزش بی‌پیرایه‌ی زحمت‌کشان در دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸

همانطور که گفتیم جمهوری اسلامی ایران حاکمیتی سرمایه‌دارانه اما خارج از مدار امپریالیسم آمریکا است. امپریالیسم آمریکا برای حفظ سرکردگی خود بر نظم جهانی سرمایه‌داری ناگزیر از آن است که با انواع و اقسام فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی، کشورهای خارج از مدار خود را به پذیرش سرکردگی‌اش مجبور سازد. از دل این تنش و فشار، در کشورهای بیرون از مدار امپریالیسم جنبشی برمی‌خیزد که با هدف قرار دادن خودویژگی‌های حاکمیت‌های بیرون از مدار امپریالیسم، به دنبال بازگرداندن آن کشور به مدار امپریالیسم است. «انقلاب»‌های رنگی به وقوع پیوسته در کشورهای سابق بلوک سوسیالیستی نمونه‌ای از این جنبش‌های «پیروزمند» بودند. جنبشی که در ایران تحت نام «اصلاحات» پا به عرصه‌ی هستی نهاد. جمهوری اسلامی ایران پس از تثبیت خود در دهه‌ی ۶۰ خورشیدی، به اجرای سیاست‌های هار و افسارگسیخته‌ی سرمایه‌دارانه در دهه‌ی ۷۰ خورشیدی مبادرت ورزید. سیاست‌هایی که از پولی‌سازی بهداشت و درمان تا خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی و افزایش قیمت‌ها را در بر می‌گرفت، نتیجه‌ای

انقلاب سوسیالیستی بازماند. پایان انقلاب ۵۷ با تثبیت جمهوری اسلامی ایران در پایان دهه‌ی ۶۰ رقم خورد. حکومت سرمایه‌دارانه‌ای که با دست‌ان خون‌بار خود انقلاب زحمت‌کشان را دفن نمود تا به تحکیم و توسعه‌ی انباشت سرمایه در ایران بپردازد اما مجبور بود تا داغ این انقلاب را که همان زحمت‌کشان بر پیشانی‌اش زده بودند، با خود حمل کند؛ داغ جدایی از سرکرده‌ی نظم جهانی سرمایه‌داری، داغ فراق از ایالات متحده‌ی آمریکا.

ما ریشه‌ی فقر، نابرابری و تمام زشتی‌ها و پلیدی‌های موجود در ایران و جهان را از نظام سرمایه‌دارانه‌ی حاکم بر جهان می‌دانیم. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مانع رشد نیروهای مولد بشری است و نه تنها توده‌های زحمت و کار جهانی را از تأمین نخستین نیازهای مادی‌شان محروم می‌نماید؛ بلکه بانی هرگونه فساد و تباهی اخلاقی و معنوی بوده و تمدن چندهزارساله‌ی بشری را به سمت انحطاط، بربریت و نابودی می‌کشاند.

انتخاب میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم، انتخابی مربوط به سلیقه‌ی سوزده‌های مصرف‌کننده نیست که با توهم آزادی فردی خود از پشت ویتترین یکی را برگزینند یا نام یکی را بر روی برگه‌های رأی‌شان بنویسند. انتخابی است میان جهش مادی، معنوی و تمدنی بشریت یا استثمار، جنگ و ویرانی.

سوسیالیسم یک برنامه‌ی کامپیوتری نیست که دانشجویان «نخبه» بخواهند با استناد به شکست نخستین گام‌های درخشان برپایی آن در سرزمین شوراها، آن را معیوب بدانند و احساسات «انسان‌دوستانه»‌ی خود را با توهم ور رفتن با سرمایه‌داری و اصلاح آن ارضا کنند. سوسیالیسم، یگانه حقیقت تاریخی پیش روی بشریت است که تاریخ، اجرای حکم آن را به طبقه‌ی کارگر، این یگانه میراث‌دار شایسته‌ی تمام زحمت‌کشان و رنج‌کشیدگان تاریخ سپرده است.

ما جمهوری اسلامی ایران را نظامی سرمایه‌دارانه و در خدمت منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران می‌بینیم و از این جهت آن را فارغ از شکل خاص روئین‌پایی سیاسی اسلامی‌اش و تنش‌های سیاسی و ژئوپولیتیک‌اش با آمریکا، همتایی برای تمام حاکمیت‌های سرمایه‌دارانه جهان از فرانسه و شیلی تا چین و روسیه و هند و ترکیه می‌دانیم.

اما جنبش سرنگونی‌طلبی که به دنبال بازگرداندن ایران به آغوش امپریالیسم است، جمهوری اسلامی ایران را نه در اشتراک‌اش

تولید سرمایه‌دارانه است که بر مبنای منافع خصوصی و نه اجتماعی بنا شده است. مناسباتی که برای حفظ خود، ناگزیر از زنده نگه داشتن توهم وجود سوژه فردی در توده‌ی کارگران است. اما بحران‌های ذاتی شیوه‌های تولید سرمایه‌داری که به اختلالاتی در زیست توده‌ها می‌انجامد، پایه‌های ایدئولوژی‌های بورژوازی را سست کرده و توده‌ها را به سمت تلاش برای فهم وضعیت می‌کشاند. تلاشی که اگرچه به شکل خودبه‌خودی و بی‌میانجی نمی‌تواند به نتیجه برسد و فهم توده‌ها از وضعیت نیز همراه با تلاطمات ناشی از بحران‌ها و اختلالات جامعه‌ی سرمایه‌داری دستخوش تناقضات متنوعی می‌شود. تنها نیروی سیاسی‌ای می‌تواند روی توده‌ها حساب باز کند که طی مبارزات آن‌ها، بحران‌ها و اختلالاتی که آنان در زندگی روزمره با آن مواجه هستند را معنادهی کند و بر مبنای فهم منسجم و خود از وضعیت بتواند اعتماد معنوی و اخلاقی توده‌ها به خود را جذب کرده و رهبری جنبش‌های آنان را بدست بگیرد. این تناقض ذه‌نیت توده‌ها همان تناقضی است که تحلیل ما آن را به رسمیت شناخته و بنیان مادی آن را شناسایی می‌کند. گفتیم که جمهوری اسلامی ایران حاکمیتی سرمایه‌دارانه اما در خارج از مدار امپریالیسم آمریکا است. این حاکمیت از طرفی پاسدار منافع اقلیت سرمایه‌دار ایران بوده و زنجیرهای استثمار کارگران را هر چه سفت‌تر می‌کند اما از طرفی دیگر به دلیل همان منافع سرمایه‌دارانه خود، در سوریه، عراق، یمن، لبنان و فلسطین به دفاع از نیروهایی پرداخته است که ماشین جنگی آمریکا را زمین‌گیر کرده و پروژه‌ی انهدام اجتماعی در منطقه را تا کنون ناکام گذاشته است. پروژه‌ای که با تحقق آن، هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر بر باد می‌رود و امکان مبارزه‌ی طبقاتی و انقلاب اجتماعی در منطقه از میان برداشته می‌شود.

آبان و دی‌ماه ۹۸ همین تناقض را به بارزترین شکلی نشان دادند. توده‌های زحمت و کار از طرفی با مشاهده‌ی تهاجم عنان‌گسیخته‌ی حاکمیت سرمایه که با افزایش قیمت بنزین عیان شد به پیکار با حاکمیت سرمایه شتافتند اما تنها کمی بعد وقتی که تهدید تهاجم آمریکا و سایه‌ی جنگ و ویرانی را بر بالای سر خود حس کردند به تشییع جنازه‌ی یکی از فرماندهان عالی‌رتبه‌ی همان حاکمیتی شتافتند که خود کمی پیش‌تر آن را هدف

شوروی سوسیالیستی رها سازد و همچون اکتبر ۱۹۱۷ روحی تازه در کالبد بشریت بدمد.



آبان تا دی ۹۸؛ ذه‌نیت متناقض توده‌ها و آخرین تقلاهای طبقه‌ی متوسط آمریکایی
در ایدئولوژی لیبرالیسم، جامعه تشکیل شده از افرادی است که به منافع خود، آگاه هستند و باید «آزادانه» نوع حاکمیت مطلوب خود را برگزینند. از این جهت است که چه جمهوری اسلامی ایران و چه جنبش سرنگونی طلبی که هر دو خود را متعهد به پاسداری از مناسبات سرمایه‌دارانه می‌دانند، در تلاش‌اند تا نشان دهند اکثریت جامعه و افراد آن، ایشان را به نمایندگی خود برگزیده است. تقلاهای جمهوری اسلامی ایران برای افزایش مشارکت در انتخابات‌ها و دست و پا زدن‌های جنبش سرنگونی طلبی برای تحریم انتخابات‌ها، نمونه‌ای از این کشاکش هستند. کشاکشی که در ماه‌های پرتلاطم سال ۹۸ خود را به شکلی دیگر به نمایش گذاشت. شورش آبان‌ماه ۹۸ که تا شهرهای کوچک ایران را درنوردیده بود، بهانه‌ای برای سرنگونی طلبان شد تا با اتکا به ایدئولوژی لیبرالی خود، جمهوری اسلامی ایران را فاقد «مشروعیت» بخوانند. اما چند ماه بعد و با ترور سردار سلیمانی و ابومهدی المهندیس، شاهد تجمعات گسترده و کم‌نظیری در شهرهای مختلف ایران بودیم که برای تشییع جنازه ایشان شکل گرفته بود. در مقابل، حامیان جمهوری اسلامی ایران این تجمعات را گواهی بر آن گرفتند که گویی اکثریت جامعه‌ی ایران جمهوری اسلامی ایران را انتخابی «عقلانی» و منطبق بر منافع و «آرمان»‌هایش می‌دانند. این وقایع اما تنها یک چیز را اثبات می‌کنند و آن این است که هیچ تحلیلی نمی‌تواند مبتنی بر ذه‌نیت متناقض توده‌های سازمان نیافته بنا شود. این تناقضی است که در ذات جامعه‌ی سرمایه‌داری حضور دارد.

طبقه‌ی کارگر در فرآیند تولید اجتماعی به بازتولید هستی اجتماعی مشغول است اما در عین حال برای بقا، مجبور به فروش نیروی کار خود در درون مناسبات

به نمایش گذاشت. اما جایگزین جنبش اصلاحات در سپهر سیاسی-اجتماعی ایران چه جنبشی بود؟

جنبش اصلاحات در طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران ریشه داشت که سودای بازگشتن به دوران آریامهری و نوکری آمریکا را در سر می‌پروراند. اما جنبش طبقه‌ی کارگر در طول این سالیان یکه‌تازی اصلاح‌طلبی در چه وضعی به سر می‌برد؟ پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جنبش طبقه‌ی کارگر در جهان بدترین شرایط تاریخی خود را تجربه می‌نمود. پس از شورش‌های پراکنده‌ی حاشیه‌نشینان در دهه‌ی ۷۰، دهه‌ی ۸۰ خورشیدی با جان گرفتن مبارزات متشکل کارگران همراه بود که به تشکیل سندیکاها هفت تپه و شرکت واحد انجامید. سندیکاهایی که البته نمی‌توانستند به یک وزنه‌ی قابل توجه در میدان سیاسی ایران بدل شوند و بنابراین در سال ۸۸ جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر توان موضع‌گیری و مقابله با جنبش بورژوا-امپریالیستی را نداشت. وقتی در میانه‌ی دهه‌ی ۹۰ و بر اثر افزایش خیره‌کننده‌ی شکاف طبقاتی، توده‌های زحمت و کار به خیابان سرازیر شدند، خبری از یک جنبش نیرومند سازمان‌یافته و آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر در میان نبود و همین باعث شد که دی‌ماه ۹۶ در سطح شورشی کور باقی بماند و بدل به یک جنبش آگاهانه با افقی مترقی نگردد. تنها افقی که پیش‌روی چنین شورش خیابانی‌ای می‌توانست باشد، انهدام اجتماعی ایران بود که بنیان‌های هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر را بر باد می‌داد و امپریالیسم را به رویای دیرینه‌اش برای بازگشت به خاک ایران می‌رساند.

البته شورش دی‌ماه ۹۶ و شورش آبان‌ماه ۹۸ را نمی‌توان هم ارز جنبش لجن ۸۸ یک جنبش ارتجاعی خطاب کرد؛ چرا که جنبش ۸۸، افق‌های مشخصی برای بازگرداندن ایران به مدار امپریالیسم داشت و تحت رهبری نیروهای مشخصی بود اما شورش‌های مذکور فاقد چنین مشخصه‌ی جنبش‌گونه‌ای بودند. پدیدار شدن چنین شورشی نشانه‌ای از دوران افول هژمونی آمریکا است. دورانی که «کهنه در احتضار است و نو ناتوان از زاده شدن». ایدئولوژی‌های امپریالیستی توان بسیج عمومی جامعه را از دست داده‌اند و توده‌های زحمت و کار بر طبل نافرمانی نظم سرمایه می‌کوبند اما هنوز مانده است تا جنبش طبقه‌ی کارگر خود را از کثافات برجای مانده از عصر یکه‌تازی امپریالیسم پس از انحلال اتحاد جماهیر

مخالف هستیم. اما از زاویه‌ای ۱۸۰ درجه مخالف با اینان! اینان جمهوری اسلامی ایران را شمات می‌کنند که چرا در پاسخ به ترور فرمانده خود، پایگاه آمریکایی را هدف قرار می‌دهد و جان «نخبگان» دو تابعیتی را به خطر می‌اندازد. ما از این جهت با جمهوری اسلامی ایران مخالف هستیم که اصلاً چرا در بحبوحه‌ی تنش‌ها با آمریکا و سنگینی سایه‌ی جنگ برای زحمت‌کشان ایران به هواپیمای انگل‌های «نخبه‌ی» عموماً دوتابعیتی اجازه‌ی پرواز و خروج از کشور می‌دهد. اگر جان حقیر این خودفروختگان که با مهاجرت به سرزمین‌های امپریالیستی، سوگند یاد کردن به پرچم‌های منحوس آن‌ها و پذیرش تابعیت این کشورهای جنایت‌کار به تأیید نظم لیبرال-دموکراسی در جهان می‌پردازند، به نمادی از ارزش‌مندی و به سلاحی ایدئولوژیک در دستان طبقه‌ی متوسط ایران برای تحقیر طبقه کارگر بدل شود، آن‌گاه نقد پرولتری ما باید چنین سلاحی را به خاکستر بدل سازد.

نشانه‌ای از تفاوت آبان ۹۸ با دی ماه همان سال، عکس‌العمل حاکمیت سرمایه‌دارانه ایران است. سرداران سپاه پاسداران که در مقابل کشتار زحمت‌کشان آبان‌ماه خم به ابرو نیابورند، به کرات بابت مرگ «نخبگان» اظهار شرم‌ساری و معذرت نمودند و آرزو کردند که کاش جان‌فدای آن «نخبگان» می‌شدند. «نخبگانی» که صداوسیما جمهوری اسلامی ایران از جمله افتخارات یکی از آنان را کار کردن در شرکت اپل برمی‌شمارد! یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های سرمایه‌داری آمریکا که هر روز هزاران زحمت‌کش خاورمیانه برای سودآوری آن‌ها محکوم به مرگ و آوارگی می‌شوند.

بد روزگار، معبود برای شناسنامه‌ی «آریایی» این بندگان، اعتبار زیادی قائل نیست و این بندگان بیچاره مجبور به انجام هر دربیوزگی ممکن می‌شوند که رزومه‌ی خود را پُر بار سازند تا سعادت زیارت کعبه‌ی آمال‌شان نصیب‌شان شود. از جمله‌ی این دربیوزگی‌ها می‌توان به ادای احترام به پرچم منحوس آمریکا و اسرائیل توسط «نخبگان» دانشگاه شهید بهشتی اشاره کرد. همان پرچمی که چند ماه بعد توسط جنبش سیاهان در خود آمریکا به آتش کشیده شد. دانشجویانی که درس خواندن در دانشگاه‌های کشورهای امپریالیستی را افتخار می‌دانند و داشتن مقام عالی‌رتبه در شرکت‌های بزرگ آن کشورها و مالیات پرداختن به دولت‌های جنگ‌افروزشان را نشانه‌ی «ارزش‌مندی» یک انسان می‌شمارند، به ردیف کردن «افتخارات» و «ارزش»‌های کشته‌شدگان هواپیمای اوکراینی پرداختند و با هر اشک خود برای همقطاران‌شان، انبوهی از تحقیرها را روانه‌ی زحمت‌کشان ایران کردند. همان «جواد موادهای سبب زمینی‌خور» که هیچ‌گاه طبقه‌ی متوسط ایران برای رأی به احمدی‌نژاد آنان را نبخشید. اگرچه آنان می‌توانند همان‌گونه که برای مردن سگ‌ها ناراحت می‌شوند و حامی حقوق حیوانات هستند، برای مرگ زحمت‌کشان آبان هم دل بسوزانند و از روی لاشخوری چند فحش هم از این بابت نثار جمهوری اسلامی ایران کنند اما وقتی که مرگ «نخبگان» خوشبخت و زبباری طبقه متوسطی فرا می‌رسد، رم کرده و خود به میدان می‌آیند و با هر نخبه نخبه گفتن و آه و افسوس خوردن برای «پرپرشدن نخبگان موفق و خوشبخت» به شکل ضمنی می‌گویند که جان این «نخبگان» هواپیمای اوکراینی ارزشمندتر از جان آن نانو و بنایی بوده که در آبان ۹۸ در خون غلطیدند. همان نانو و بنایی که این نکبت‌ها زنده بودن‌شان را مدیون آن‌ها هستند.

البته که ما نیز با جمهوری اسلامی ایران

شورش قرار داده بودند. فرماندهی که نماد سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و ناکام گذاشتن سیاست انهدام اجتماعی در عراق، سوریه و یمن بود. چه جریان‌های حامی بقای جمهوری اسلامی ایران و چه جریان‌های حامی سرنگونی جمهوری اسلامی ایران هر یک با نادیده انگاشتن یک وجه از واقعیت، تناقض موجود را می‌پوشانند و با نگاه یک‌سویه‌ی خود، صورت مسئله را پاک می‌کنند. حامیان بقای جمهوری اسلامی ایران، سرمایه‌دارانه بودن مناسبات تولید در ایران را که به تخریب نیروهای تولیدی کشور و نابودی زیست زحمت‌کشان می‌انجامد، نادیده می‌انگارند و انتظار دارند توده‌هایی که برای تأمین معاش روزمره‌ی خود به کلیه فروشی افتاده‌اند، پذیرای حاکمیت سرمایه‌داران بر خود باشند و به شورش‌هایی نپیوندند که زمینه‌ی مداخلات آمریکا را فراهم می‌کند. حامیان سرنگونی جمهوری اسلامی ایران هم پروژه‌های امپریالیستی آمریکا در منطقه را به راحتی نادیده می‌گیرند و انتظار دارند توده‌ها با چشمانی بسته و با نفرتی کور، جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار دهند و با خیالبافی‌های آن‌ها درباره‌ی «فردای براندازی»، ترس خود از بمب افکن‌های آمریکایی را به فراموشی سپارند. تنها تحلیل طبقاتی است که با فهم تناقض موجود و شناسایی دشمنان طبقه‌ی کارگر، توازن قوای نیروهای واقعاً موجود را لحاظ می‌کند و ضمن بازداشتن جنبش کارگری از وسوسه‌ی سرنگونی به سازماندهی آن در مقابل حاکمیت سرمایه در ایران مبادرت می‌ورزد.

اما درباره‌ی اعتراضات مربوط به سرنگونی هواپیمای اوکراینی. این اعتراضات آخرین تقلل‌های جنبش اصلاحات و لجن‌های سبز طبقه‌ی متوسط ایران بود. لاشخورهایی که اگرچه بر جسد کشته‌شدگان تشییع جنازه‌ی سردار سلیمانی پوزخند می‌زدند و در قبال آن سکوت می‌کردند اما بر جنازه‌های زحمت‌کشان آبان اشک تمساح ریختند و سرانجام با مرگ هم طبقه‌ای‌های‌شان در هواپیمای اوکراینی اوج تحقیرهای خود بر علیه زحمت‌کشان را در کنار جلوه‌هایی بی‌همتا از خودفروختگی و نوک‌رصفتی در برابر آمریکا به نمایش گذاشتند. دانشجویان کثیفی که نتوانسته بودند با تحقق برجام، معبود خود را به میهن «آریایی»‌شان بیاورند و اکنون خود فوج فوج آماده‌ی هجرت به دیار معبود می‌شوند. البته از



از دو ساحت برخوردار است: حوزه و خیابان.

خیابان تجسد آن شکل از مبارزه با جمهوری اسلامی ایران است که توده‌های زحمت و کار را از همان بدو ورود، به مبارزه‌ی مرگ و زندگی با این حاکمیت می‌کشاند که همانطور که گفتیم در شرایط کنونی این مبارزه تنها در جهت منافع امپریالیسم است. خیابان، پایگاه سرنگونی‌طلبی و جایی است که سوژه‌های حاضر در آن پیشاپیش متعین شده هستند.

در مقابل خیابان، حوزه محملی برای مبارزه‌ی طبقاتی و برکشیدن جنبشی طبقاتی است که توان رفع تضاد کار-سرمایه را دارا باشد. حوزه تجسد آن ساحت از هستی اجتماعی در ایران است که در آن، مطالبات مشخص اقتصادی و سیاسی، امکان طرح، پیگیری و سازماندهی دارند. خیابان قلمرو انحصاری جنبش سرنگونی‌طلبی است اما حوزه مکانی است که مبارزه میان جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر و جنبش سرنگونی‌طلبی در جریان است. جنبش سرنگونی‌طلبی به دنبال انضمام حوزه به خیابان و انحراف جنبش‌های شکل گرفته حول مطالبات مشخص به سمت سرنگونی جمهوری اسلامی ایران است؛ اما جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر به دنبال پاکسازی سرنگونی‌طلبان، مزدوران آمریکا، از سنگرهای خود است تا بتواند جنبش انقلابی خود بر علیه سرمایه‌داری ایران را سازمان دهد.

نمود تقابل این دو جنبش را در تجمعات آذر ۹۸ در دانشگاه تهران دیدیم. چپ آمریکایی در روز ۱۶ آذر با بنر بزرگ «سرنگونی نئولیبرالیسم» (اسم رمز سرنگونی جمهوری اسلامی) به صحنه آمد و در بیانیه خود ضمن دفاع از جنبش‌های سرنگونی‌طلبانه زنان و اقوام، سیاست‌های دولت سوریه و متحدان جمهوری اسلامی ایران در منطقه را مخرب توصیف کرده و به تطهیر سیاست‌های آمریکا در منطقه پرداخت. این چپ هدفی ندارد جز آن‌که جنبش صنفی دانشجویی را به دنباله‌ی جنبش سرنگونی‌طلبی بکشاند.

در مقابل، جنبش سوسیالیستی در ۱۹ آذر و با دو بنر بزرگ «کارگران جهان متحد شوید!» و «مرگ بر امپریالیسم/ درود بر سوسیالیسم»، مسئولیت تمام ارکان حاکمیت سرمایه در کشتار زحمت‌کشان در آبان ۹۸ را یادآور گردید اما با آتش زدن پرچم آمریکا، خواستار هوشیاری جنبش صنفی دانشجویی نسبت به مداخلات امپریالیستی آمریکا در ایران و منطقه شد.

بدیلی «متعارف» برای جمهوری اسلامی ایران است تا ایران را به مدار امپریالیسم بازگردانده و رובنای دموکراتیک را برای حاکمیت بورژوازی برگزیند.

حال که فهمیدیم کارگران ایران با دو شکل متفاوت می‌توانند جمهوری اسلامی ایران را بازشناخته و هدف قرار دهند، تکلیف مبارزه‌ی طبقاتی در ایران چه می‌شود؟ آیا می‌توان ادعا کرد که طبقه‌ی کارگر ایران باید با جنبش سرنگونی‌طلبی قهر کرده، حلوهایش را از سرنگونی‌طلبان جدا نموده و با انکار سرنگونی‌طلبی، به شکلی موازی با هدف روی کار آوردن یک بدیل سوسیالیستی و انقلابی به جای جمهوری اسلامی ایران، این حکومت را هدف مبارزه‌ی خود قرار دهد؟ پاسخ قطعاً خیر است. سرنگونی‌طلبی گرایشی است که درون طبقه‌ی کارگر حضوری نیرومند دارد و فرآیند انقلاب پرولتری نیز در واقع فرآیند مبارزه‌ی درونی پرولتاریا به منظور رشد آگاهی طبقاتی و اعتلای سازماندهی مستقل پرولتری به میانجی اتخاذ موضع سیاسی صحیح است. پس انقلابیون ایران نمی‌توانند به سادگی این گرایش اصلی درون طبقه‌ی کارگر را انکار کنند، بلکه موظف هستند سطح انکشاف این جنبش را در مقابل سطح انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی در ایران سنجیده و با لحاظ کردن سرنگونی‌طلبی به مثابه گرایش اصلی در وضعیت سیاسی ایران، خطوط سیاست سوسیالیستی را ترسیم کنند. همانطور که گفتیم طبقه‌ی کارگر ایران اکنون در وضعیت آگاهی حداقلی به سر برده و از ضعف مفرط سازماندهی رنج می‌برد. در سطح جهانی هم جبهه‌ی کار از پایگاه استواری برای پشتیبانی از جنبش‌های کارگری برخوردار نیست و همه‌ی این‌ها به این معناست که سرنگونی‌طلبی جمهوری اسلامی ایران در شرایط کنونی به هر شکلی و به کارگزاری هر طبقه و نیرویی که اتفاق بیفتد، تنها یک سرنگونی امپریالیستی می‌تواند باشد.

از نظر ما هستی اجتماعی ایران کنونی

افق ایران پسا آبان ماه؛ یا سوسیالیسم، یا سرکوب و انهدام

شورش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸، توده‌های زحمت و کار را به شکلی مستقیم در برابر حاکمیت سرمایه در ایران قرار داد و به آنان فهماند که این حاکمیت برای تداوم حیات برج‌ها و ویلاهای ثروتمندان، کوچک‌ترین شکی در ریختن خون زحمت‌کشان نمی‌کند. بنابراین طبیعی است که نیروهای سیاسی درون حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، ضربه‌ای سخت از حیث اعتبار در میان توده‌ها بخورند و توده‌ها به سمت هدف قرار دادن جمهوری اسلامی ایران حرکت کنند. اگرچه کارگران به دلیل فشار معیشتی، لاجرم به شکلی پُررنگ‌تر وارد صحنه‌ی سیاست شده و ناگزیر از بازشناسی و هدف قرار دادن جمهوری اسلامی ایران می‌باشند اما نکته اساسی این است که این بازشناسی با چه آگاهی‌ای صورت می‌پذیرد و این هدف قرار دادن از چه موضعی دنبال می‌شود.

گفتیم که جامعه‌ی امروز ایران دو شکاف مادی دارد. اول شکاف کار-سرمایه که با موضع گرفتن در آن، جمهوری اسلامی ایران به مثابه دولتی بورژوازی بازشناسی می‌شود که از جهت این ویژگی با دولت‌های سرمایه‌دارانه جهان از فرانسه و شیلی تا ترکیه و هند در اشتراک به سر می‌برد.

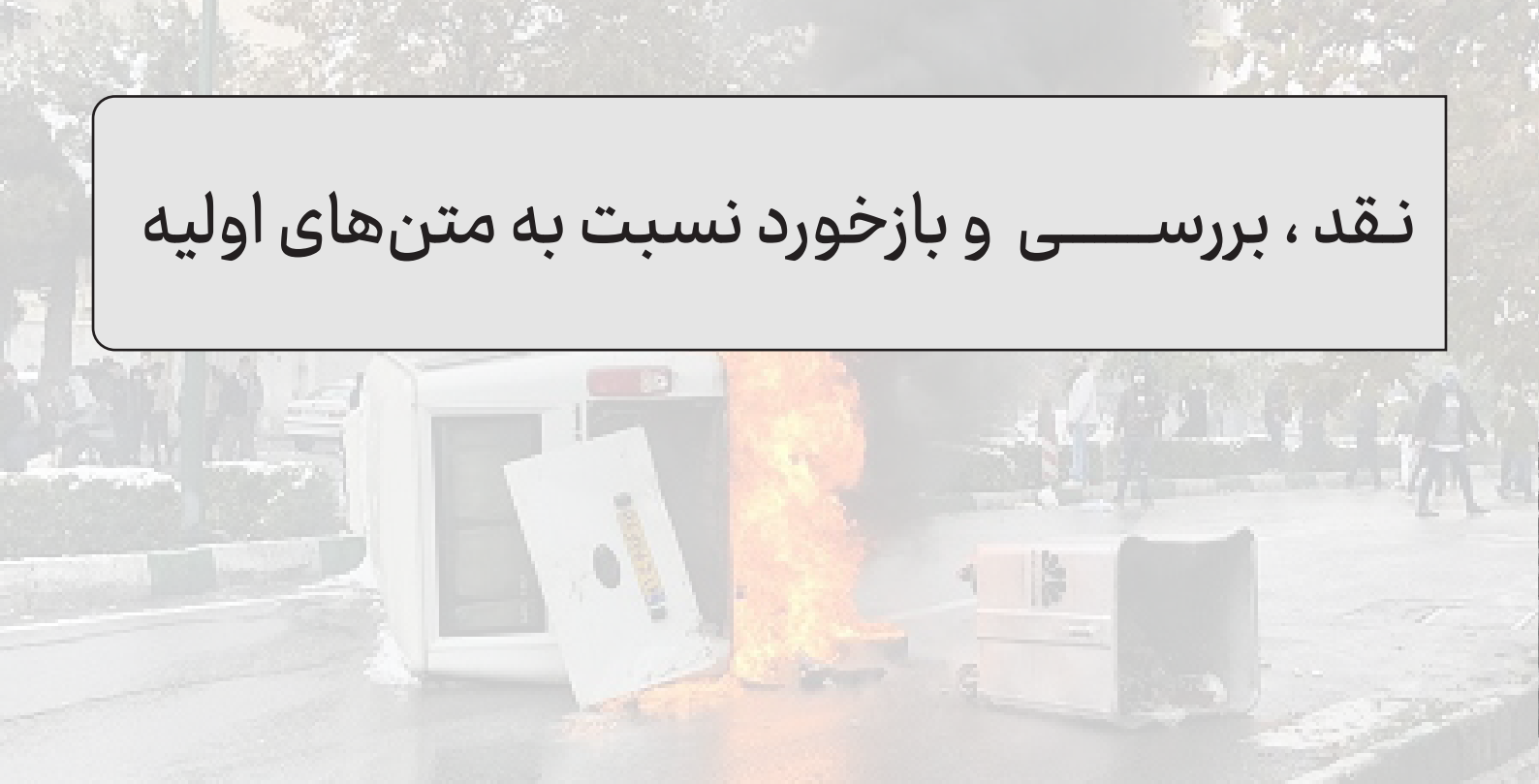
دوم، شکاف ایران-امپریالیسم آمریکا که با قرار گرفتن در آن، جمهوری اسلامی ایران به مثابه دولتی «نامتعارف» بازشناسی می‌شود که از جهت خودویژگی‌هایش مانند رובنای سیاسی دینی و تقابل سیاسی - ژئوپلیتیک با آمریکا از دیگر دولت‌های به اصطلاح «متعارف» درون مدار امپریالیسم متمایز است. از دل موضع نخست، جنبش انقلابی پرولتاریا شکل می‌گیرد که در

همبستگی با جنبش پرولتاریای جهانی قرار داد و از دل قرارگاه دوم، جنبش سرنگونی‌طلبی سربرمی‌آورد که به دنبال





قسمت دوم



نقد، بررسی و بازخورد نسبت به متن‌های اولیه



دیکتاتوری پرولتاریا؛ نه یک کلمه پیش تر، نه یک کلمه کم تر

نقد تحریریه نشریه پایدیا نسبت به متن اولیه نشریه میدان انقلاب



بتوانند به سیاست، دانش، هنر، دین و غیره پردازند؛ که بنابراین تولید وسایل مادی مبرم برای زندگی، و بدینوسیله، هر مرحله معین تکامل اقتصادی جامعه، زیربنایی را می سازد که بر آن، نهادهای دولتی، دیدگاه‌های حقوقی، هنر و حتی پنداشت‌های دینی مردمان معین رشد می کنند و بنابراین، اینها می بایست از روی آن توضیح داده شوند و نه برعکس، آنگونه که تا کنون انجام شده است.»

برای اثبات این ادعا تنها کافی است نگاهی به حیات نهاد روحانیت در تاریخ ایران ببینیم. نهادی که قرن‌ها پاسدار مناسبات ارباب و رعیتی زمین‌داران و سلطنت مطلقه بود اما با رشد مناسبات سرمایه‌داری در ایران، بخش‌هایی از این نهاد به بازار وابسته شده و به دفاع از مشروطیت پرداخت و پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران نیز کوچک‌ترین مانعی در برابر گسترش انباشت سرمایه ایجاد نکرده است.

هیچ نهاد ایدئولوژیک در تاریخ نمی‌تواند نسبت به شیوه‌ی بازتولید حیات مادی جامعه بی‌تفاوت باشد. اگر یک نهاد خود را با شیوه‌ی تولید مسلط سازگار نکند و بدیلی هم برای سازماندهی تولید مادی جامعه نداشته باشد، آنگاه یا جامعه را نابود خواهد کرد و یا جامعه امکان حیات مادی را از آن نهاد سلب می‌کند و «ابعاد

نشود، باید در انتظار جهنمی سوزان‌تر از جهنم زمینی خود باشد.

در این مثال واضح است که اگر تغییر شیوه‌های تولید در طول تاریخ را در نظر بگیریم و مثلاً میان جامعه‌ی بدوی که در آن تولید انفرادی بوده و مالکیت خصوصی حاصل کار انفرادی است و جامعه سرمایه‌داری که در آن تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی حاصل کار غیر است، تفاوتی قائل نباشیم به چه «ابعاد معنوی و آسمانی» می‌رسیم!

این همان «ابعاد معنوی و آسمانی» است که بسیجیان با افتخار به رخ سوسیالیست‌ها می‌کشند و بر سر طبقه‌ی کارگر می‌کوبند. در ادامه که به توضیح ماده‌گرایی می‌پردازیم متوجه می‌شویم اتفاقاً این «ابعاد معنوی و آسمانی» بسیجیان چقدر در مقابل افق تاریخی ماده‌باوران حقیر و جهودانه است.

مارکس خود از منتقدان تقلیل منافع اقتصادی به نفع رباخوارانه و جهودانه بود که در چارچوب آن گویی انسان‌ها تمام اعمالشان را با چرتکه انداختن و حساب و کتاب سیم و زر انجام می‌دهند. مارکس و انگلس کاشف این قانون تاریخ بودند که «همانگونه، که داروین قانون تکامل جهان ارگانیک را کشف کرد، مارکس نیز قانون تکامل تاریخ بشر را کشف کرد؛ این حقیقت ساده، که تا چندی پیش، زیر لایه‌هایی ایدئولوژیک پنهان شده بود، که مردم می‌بایست بخورند، بیاشامند، سرپناه و پوشاک داشته باشند، پیش از آنکه

۱- آیا ماده‌باوری هم‌ارز نفع‌پرستی اقتصادی است؟

در نظر متن بسیج، ما ماده‌باوران تنها به دنبال آن هستیم که یک «برابری نسبی» میان مردم ایجاد کنیم و این هم به آن دلیل است که از نظر ما کارگران «اگرسنگانی حریص و حسود» هستند که چشم دیدن آن را ندارند که سرمایه‌داری سیر بوده و در رفاه مادی باشد و به جای آنکه به دنبال «ابعاد معنوی» بروند، می‌خواهند سرمایه‌داران را در سطح خود پایین بکشند تا حسادت‌شان آرام بگیرد! جدای از آنکه این تصور مضحک کوچک‌ترین ارتباطی با جنبش سوسیالیستی عظیم و پرافتخار طبقه‌ی کارگر ندارد، هدف از آن این است که به توده‌های زحمت‌کش به شکل غیر مستقیم بگوید که: «یا باید مطالبات مادی خود برای آموزش، بهداشت و حداقل نیازهای یک زندگی شرافتمندانه را کنار بگذارید و یا اینکه حریص و حسود هستید!»

در دنیای بسیجی اگر یک سرمایه‌دار، ته‌مانده‌ی غذای خود و بخشی از ثروتش را که از استثمار کارگرانش اندوخته به خود آن کارگران «انفاق» کند، مستحق بهشت آسمانی با کاخ‌ها و حوریانی برتر از بهشت زمینی‌اش می‌شود. اما اگر آن کارگر، حاصل کار و زحمت خود را از سرمایه‌دار بازپس بگیرد، «سارقی» است که حتی اگر قسر در رفته و دستش به حکم شرع قطع

از میان برود تا انسان‌هائی جانشین‌اش شوند که برانزدهی دنیای نو هستند.» انسان‌هائی که به اندازه‌ی توان‌شان برای تعالی جامعه می‌کوشند و به اندازه‌ی نیازشان از جامعه بهره می‌برند. انسان‌هائی که نفع‌طلبانه در پی جاودانگی فردی و عیش و نوش بهشت ابدی نیستند بلکه هستی خود را در حرکت تاریخ ذوب می‌کنند و با حقیقت یگانه آن یکی می‌شوند. همان انسان‌هائی که رفاه کم‌تر و کار بیش‌تر را با جان و دل می‌پذیرند تا سرزمین شوراها را به دومین قدرت بزرگ صنعتی و نظامی جهان و سنگر امید زحمت‌کشان و آزادگان عالم بدل سازند. همان انسان‌هائی که قلب و جان‌شان با رهبرشان رفیق استالین یکی می‌شود تا حماسه‌ی جاودانه‌ی استالینگراد را بیافرینند. همان انسان‌هائی که آمریکا را در ویتنام به زانو درآورند تا به ندای رفیق هوشی‌مین لبیک گویند که می‌گفت: «میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم دره‌ای عمیق است که تنها با خاکستر کمونیست‌ها پر می‌شود و ما افتخار می‌کنیم که خاکسترهای این دره باشیم.»

اما به داعیه بسیجیان بازگردیم. بسیجیانی که مبدأ خود را «توحید» قرار می‌دهند و از این جهت گویی با لیبرال‌ها اختلاف دارند. لیبرال‌هایی که داعیه هدایت جامعه ذیل حقیقتی واحد، مطلق و کلی را نداشته و اصلت را به فرد و منافع او می‌دهند. اما این اختلاف کاملاً صوری است. مگر خصلت کلیت‌گونه حقیقت که مدعیان «توحید» داعیه‌دار آنند ایجاب نمی‌کند که اراده‌ی یکتای حقیقت را بر تمام ساحت‌ها و شئون هستی اجتماعی انسان‌ها جاری کرد؟ مگر با اتکا به همین خصلت نیست که بسیجیان نسبت به پوشش‌آحاد جامعه و روابط روزمره آن‌ها بی‌تفاوت نیستند و احکام دقیقی را که منتسب به اراده‌ی یکتای حقیقت می‌دانند برای هر یک تجویز می‌کنند و از این جهت مورد مذمت لیبرال‌ها قرار می‌گیرند؟ حال پرسش ما این است که موضع این حقیقت یکتای ادعایی شما درباره تضاد کار و سرمایه چیست؟ مگر جز این است که در جهان امروز تولید اجتماعی گشته است و تمام انسان‌ها از قبل جامعه زندگی می‌کنند؟ مگر جز این است که مناسبات تولیدی این جامعه مبتنی بر دو طبقه است؟ طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است و طبقه‌ای که برای زنده ماندن مجبور به فروش نیروی کار خود است و کار

حق کارگران از حلقوم سرمایه‌داران» یا صرف برقراری یک رفاه همگانی حداقلی نیست. اگر چنین بود، لیبرال‌ها محق می‌بودند که با مقایسه‌ی سطح رفاه مادی کارگران در فلان کشور اسکاندیناوی با سطح رفاه مادی کارگران در شوروی یا کشورهای سوسیالیستی امروز مانند کوبا، ونزوئلا و بلاروس به تمسخر ما بنشینند. ما به دنبال جهشی در تمدن بشری هستیم که با تحقق آن، جایگاه بشریت از لحاظ دانش، تمدن و فرهنگ قابل مقایسه با جهان کنونی نباشد. جهشی که عدم تحقق آن به معنای تداوم سیر فقه‌قراپی کنونی و منتهی شدن آن به سمت بربریتی تمام عیار است. رفاه مادی بشریت تنها از این جهت برای ما اهمیت دارد که توده‌های زحمت و کار با خلاصی یافتن از مشقت زحمت و کار طاقت‌فرسا در جهان کنونی، بتوانند هستی خود را به مثابه موجودی نوعی و اجتماعی و در پیوند با روابط انسانی غنا بخشند.

از نظر مارکس، غنای انسان به روابط انسانی اوست. روابطی که مناسبات سرمایه‌داری آن را با روابط میان اشیاء جایگزین نموده است. انقلاب سوسیالیستی در واقع حاکم کردن اراده‌ی انسانی بر جهانی است که تابع قوانین کور بازار و سرمایه شده و دیگر نیرویی برای اندیشه، معنا، زبان و واژگان باقی نگذاشته است. این انقلاب حاکم کردن اراده‌ی کارگران و زحمت‌کشان بر جهانی است که خالق آن هستند اما با آن‌ها به کلی بیگانه شده است. این انقلاب، فرآیندی است که طی آن طبقه‌ی کارگر از کثافات و نفع‌پرستی‌های جهان سرمایه‌داری رها می‌شود و انسان تراز نوینی خلق می‌شود که هستی خود را تماماً در راستای تکامل جامعه و پیشرفت تاریخ می‌بیند.

ما مانند لیبرال‌ها و بسیجیان به تحقیر مطالبات مادی ناگزیر کارگران و زحمت‌کشان نمی‌نشینیم اما افق خود را محدود به تحقق این مطالبات نمی‌دانیم و در تلاشیم تا به آن‌ها نشان دهیم که تحقق مطالبات مادی‌شان تنها با رهایی از زنجیرهای استثمار ممکن است و رهایی از زنجیرهای استثمار به رهایی از زنجیرهای تبه‌ساز عقیدتی سرمایه‌داری گره خورده است. رهایی‌ای که به واسطه‌ی خودآگاهی رخ می‌دهد و طی آن کارگران و زحمت‌کشان می‌فهمند که نمی‌توانند خود را رها سازند مگر آن‌که به رسالت خود برای رهایی تمام بشریت و پیش‌برد تاریخ پی‌برده و عمل کنند: «نسل کنونی انسان همانند یهودیانی است که موسی هدایت‌شان کرد. این نسل نه فقط باید بر دنیای تازه‌ئی دست یابد، بلکه باید

معنوی و آسمانی» آن را دود کرده و به آسمان می‌فرستد.

البته انگلس تصریح می‌کند که «بنابر درک مادی تاریخ، وجه تعیین کننده‌ی تاریخ، در نهایت [در تحلیل نهائی]، عبارت است از تولید و بازتولید زندگی مادی. مارکس و من هرگز چیزی جز این نگفته‌ایم. بنابراین اگر کسی این سخن را عوض کند و بگوید که وجه اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است، آن را به سخنی یاوه، مجرد و پوچ بدل کرده است.»

در واقع، ماده همان جامعه‌ی انسانی است. ماده‌ای که از پس میلیون‌ها سال تکامل ابتدا جهش به حیات ارگانیک را از سر گذراند و بعد با تکامل جانوران و شکل‌گیری تقسیم کار میان آن‌ها برای بازتولید حیات مادی به برآمدن جامعه انسانی انجامید که واجد کیفیت نوینی به نام آگاهی بود. آگاهی که همچون زبان، بیان همان ضرورت ارتباط میان انسان‌ها است که بر مبنای تقسیم کار ضرورت یافته است.

جامعه انسانی نیز تاکنون هزاران سال تکامل را پشت سر گذاشته است و گنجینه‌های بی‌ظیری از دانش، فرهنگ، تمدن، هنر و ... را به ارمغان آورده است. تاریخ نشان داده است که مراحل از تکامل جامعه می‌رسد که شیوه‌ی تولید مستقر مانع رشد نیروهای مولد بشری می‌شود و باید با شیوه‌ی تولید نوینی جایگزین گردد. مثلاً شیوه‌ی تولید فئودالی به حدی از پوسیدگی رسیده بود که تمام تمدن بشری را به تباهی می‌برد اما انقلاب سرمایه‌دارانه سبب جهش چشم‌گیر تمدن بشری و رشد علم، هنر و فرهنگ بشریت شد. این جهش تنها با جهشی در رشد نیروهای تولید مادی بشر ممکن شد. اگر فرض کنیم که یک ماده‌باور در دوران فئودالی حضور می‌داشت، به دنبال آن نبود که صرفاً با ظلم زمین‌داران مقابله کند و یا بخواهد «حق دهقانان را از حلقوم زمین‌داران بیرون بکشد» تا «برابری نسبی» حاصل شود. یک ماده‌باور وظیفه‌ی خود را جهش تمدنی و اعتلای بشریت در آن دوران می‌دانست که امروز می‌توانیم به روشنی ارزشمندی آن جهش را درک کنیم.

البته سرمایه‌داری نیز خود به دوران زوال خویش می‌رسد و منابع عظیم تمدن بشری را به سمت صنایع نظامی، تبلیغات، سرگرمی، بورس بازی و تجمل سرمایه‌داران سوق می‌دهد. امروز هم دغدغه‌ی یک سوسیالیست ماده‌باور، «برابری نسبی»، «بیرون کشیدن

او لازمه‌ی تداوم حیات مادی جامعه است. کاری که هیچ بعد معنوی و انسانی بدون آن لحظه‌ای بقا نمی‌یابد. حال موضع شما نسبت به تضاد میان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان چیست؟ آیا حامی تداوم مالکیت ابزار تولید در دستان اقلیت جامعه هستید و یا پشتیبان الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مالکیت اجتماعی توده‌های زحمت و کار؟ چرخ‌های تاریخ را نمی‌توان به جامعه‌ی بدوی بازگرداند و بازتولید حیات مادی انسان‌ها را امری شخصی و بی‌اهمیت تلقی نمود. اکنون شما دو راه بیشتر پیش روی ندارید: یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری. این توهم که می‌توانید مسیر مستقلی داشته باشید و تمدنی بسازید که نه سوسیالیستی باشد و نه سرمایه‌داری، شما را در واقع در کنار نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد. چرا که نظام سرمایه‌داری است که به دلیل ابتدای بر منافع اقلیت و ناعقلانی بودن، نیاز به انکار و پوشاندن تضاد کار و سرمایه دارد. بر خلاف طبقه‌ی کارگر که صراحتاً موضع خود در نبرد کار با سرمایه را دنبال می‌کند، طبقه‌ی سرمایه‌دار هیچ‌گاه به این تضاد اذعان نکرده و همواره این تضاد را زیر بیرق دین، ملیت، دموکراسی و ... می‌پوشاند. اتفاقی نیست که حرف‌های شما وقتی که در باب مذمت مادی‌گرایی سخن سرایی می‌کنید به گوش کارگران آشنا می‌نماید. کارگرانی که در جریان جنبش لجن ۸۸ تحقیر می‌شدند که تنها به فکر شکم خود هستند و با سیب‌زمینی‌های احمدی‌نژاد خام گشته‌اند، در حالیکه باید به فکر ارزش‌های «انسانی و معنوی» مانند آزادی، دموکراسی و حقوق بشر باشند.

اتفاقی نیست که بعد از آن همه سر و صدا برای تأسیس تمدن مستقل از شرق و غرب و مستقل از سرمایه‌داری و سوسیالیسم، عدالت‌خواهان‌تان دست آخر نسخه‌های فرسوده و دست دوم سوسیال دموکراسی غربی را نشخوار می‌کنند که پیش‌تر لیبرال‌های پروغرب ایرانی معرف و مبلغ آن بودند. مسئله ما نه عدالت است و نه برابری. این‌ها همه اصلاحاتی است در چارچوب نظام سرمایه‌داری که تداوم زنجیرهای استثمار را پیش فرض دارد. مسئله‌ی ما لغو تضاد کار و سرمایه به واسطه‌ی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است و این یگانه مسیری است که یا باید با آن همراه باشید و یا به همراهی خود به سرمایه‌داران اذعان کنید.

۲ . مقاومت سرمایه‌دارانه در مقابل آمریکا

متن بسیج معتقد است که دو نوع جمهوری اسلامی داریم: «جمهوری اسلامی وفادار به آرمان انقلاب» و «جمهوری اسلامی عادی شده و نرمالیزه شده» قابل توجه‌ترین استدلالی که برای اثبات این دوگانه آورده می‌شود و در قالب پرسش از ما پرسیده می‌شود: «این است که نظامی که پاسدار منافع اقلیت سرمایه‌دار است، چگونه دائماً به جنگ علیه اسرائیل اهتمام می‌ورزد با اینکه می‌داند تبعات اقتصادی و بین‌المللی خواهد داشت و با نظام اقتصادی جهانی در حال چالش است و این مبارزه را به مثابه اصل انتخاب کرده است. ۴۲ سال زمان کافی است که دو ذات سرمایه‌سالار به هم بیوندند و آشتی کنند و در جهت سرمایه محوری هرچه تمام با هم همکاری کنند.»

گفتیم که محتوای طبقاتی انقلاب ۵۷، وجه ضدامپریالیستی‌اش را به شدت بروز داد و به بورژوازی ایران همانند که اگر از آمریکا فاصله نگیرد خود نیز به ضرب انقلاب نابود خواهد شد. نهضت آزادی به دلیل فهم لیبرالی‌اش نتوانست این وجه انقلاب را ببیند و ضرورت فاصله گرفتن از آمریکا را درک نکرد. این نابینایی و ناهمپی به سقوط دولت بازرگان انجامید و تنها نیرویی که می‌توانست به این ضرورت فاصله گرفتن از آمریکا عمل کرده و حیات سرمایه‌داری ایران را حفظ کند، نیرویی نالیبرال بود. البته باید دقت کرد که این امر لزوماً به این معنا نیست که رهبران و پیروان این نیروی نالیبرال به حرف‌های خود اعتقاد قلبی نداشتند و آن‌ها را بهانه‌ای برای حفظ سرمایه‌داری کرده بودند. بحث بر سر این است که حتی اگر دغدغه‌ی آن‌ها تأسیس حکومت اسلامی و گسترش نهادهای شرعی و قضایی اسلامی بوده باشد، برای کسب منابع و شرایط مادی لازم جهت تأسیس این حکومت و گسترش این نهادها مجبور بودند که مناسبات سرمایه‌دارانه در ایران را تثبیت کنند.

دهه‌ی ۶۰ خورشیدی به تثبیت جمهوری اسلامی ایران از خلال مبارزه همزمان با لیبرال‌ها، گروهک‌های پروامپریالیست مانند سازمان مجاهدین و مائوئیست‌های چپ‌نما از یک طرف و قلع و قمع سوسیالیست‌ها و حزب طبقه‌ی کارگر از طرف دیگر سپری شد. دهه‌ی ۷۰ اما دهه‌ای بود که جمهوری اسلامی ایران پس از دفن کردن انقلاب ۵۷، روند بازگشت شتابان به آغوش آمریکا را آغاز نمود. در این دوران انباشت سرمایه با عمق و سرعت شتابان و به وحشیانه‌ترین شکل ممکن دنبال شد و نه تنها سرمایه‌داران و بازاریان سنتی و الیگارش‌ی گرد هاشمی

رفسنجانی بلکه نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، ستاد اجرایی فرمان امام و نهادهای نظامی مانند سپاه و نیروی انتظامی نیز در این انباشت سرمایه با تمام توان مشارکت کردند. در بعد اجتماعی هم جمهوری اسلامی ایران با پیشبرد انباشت سرمایه به برآمدن جنبشی لیبرال از درون جامعه یاری رساند که هدفش بازسازماندهی حاکمیت تثبیت شده توسط آن نیروی نالیبرال بود تا بتواند حاکمیتی مورد اطمینان آمریکا بسازد. جنبشی که بخش وسیعی از بدنه‌ی جمهوری اسلامی ایران از جمله عالی‌رتبه‌ترین مقامات آن را با خود همراه کرد. در بعد بین‌المللی و سیاسی هم جمهوری اسلامی ایران در این دوران هیچ چالش قابل توجهی با غرب نداشت و حتی به بهانه‌ی دفاع از مسلمانان بوسنی با ارسال نیروهای نظامی به بالکان به پیش‌برد طرح امپریالیستی تجزیه یوگسلاوی یاری رساند. دفاع از مسلمانان بوسنی در آن دوران همان قدر امپریالیستی بود که دفاع از مسلمانان اویغور در چین، دفاع از مسلمانان روهینگیا در میانمار و مسلح کردن اخوانی‌های سوریه مقابل حکومت ((سکولار)) اسد. هم‌چنین جمهوری اسلامی ایران در این دوران نه تنها هیچ‌گونه مقاومتی در برابر اشغال عراق توسط آمریکا سازمان نداد بلکه با تحریم‌های ظالمانه علیه عراق همراهی نمود و حتی در اشغال افغانستان با آمریکا همکاری کرد.

اما از اوایل هزاره‌ی سوم میلادی تحولاتی در سطح جهانی به وقوع پیوست که برآمدن دولت احمدی‌نژاد و تشکیل «محور مقاومت» در دهه‌ی ۹۰ خورشیدی پی‌آمد آن بود. تحولاتی که نزدیکی پرشتاب ایران به آمریکا را متوقف نموده و این دو را به سمت تشدید هرچه پیش‌تر تنش‌ها کشاند. این تحول را ما آشکار شدن «افول هژمونی امپریالیسم آمریکا» می‌نامیم که حتی بارها مورد اشاره‌ی رهبری نظام نیز قرار گرفته است. آمریکا با علم به تنزل جایگاه اقتصادی خود در جهان و با علم به این‌که چین، روسیه و هند بالقوه‌ترین تهدیدکنندگان سرکردگی‌اش بر جهان خواهند بود، بازاریابی نظم سیاسی آسیای باختری را در دستور کار قرار داد تا از این طریق هم کنترل خود بر منابع انرژی خلیج فارس را تحکیم بخشد، هم مانع اتصال چین و هند به غرب، روسیه به جنوب و هند به شمال از طریق این منطقه شود و هم

حمایت پرشور طبقات مرفه و جریان‌های ملی‌گرا از سردار سلیمانی نیز به روشنی دیده شد.

برای درک این فرآیند، مثالی از فیلم‌های «فیلم‌ساز نظام» یعنی ابراهیم حاتمی‌کیا می‌آوریم. در آژانس شیشه‌ای (۱۳۷۶) می‌بینیم که نالیبرال‌های دهه‌ی ۶۰، عباس و حاج کاظم، چگونه از جامعه‌ای که شتابان به سمت لیبرالیسم در حرکت است طرد شده‌اند و استیصال‌گونه در مقابل مسئولان جمهوری اسلامی ایران، سلحشور(کیانیان)، قرار می‌گیرند. اما در بادبگارد (۱۳۹۴) و به وقت شام (۱۳۹۶) می‌بینیم که قهرمانان جوان جمهوری اسلامی ایران در حال ظهورند. در بادبگارد، نالیبرال دهه‌ی شصتی، حیدر(پرستویی)، فدا می‌شود تا دانشمند هسته‌ای، میثم(بابک حمیدیان)، با همسر سانتی‌مانتال‌اش به خدمات‌اش به جمهوری اسلامی ایران ادامه دهد و در به وقت شام، خلیان نالیبرال دهه‌ی شصتی، یونس(حجازی‌فر)، فرزند تربیت کرده است که خلبانی شیک و پیک و انگلیسی‌بلد، علی(بابک حمیدیان)، بوده و سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را به پیش می‌برد. در این سیر، تاریخ سه دهه‌ی اخیر سرمایه‌داری ایران به روشنی نمایان است. نظامی که در دهه‌ی ۷۰ در حال طرد و پاکسازی نالیبرال‌ها بود تا نزدیکی به آمریکا را دنبال کند اما در دهه‌ی ۹۰ و با مشاهده‌ی فرآیند افول هژمونی، عناصر ایدئولوژیک نالیبرال ضدآمریکایی را بازتعریف کرده است و در قالب سیاست‌های مبتنی بر منافع سرمایه‌دارانه‌اش (سیاست منطقه‌ای، هسته‌ای و موشکی) و به یاری عناصری جوان و لیبرال به پیش می‌راند.

هم‌چنین حضور در یمن به سرمایه‌داری ایران این امکان را می‌دهد تا با برهم زدن امنیت شاهراه کانال سوئز از طریق تنگه‌ی باب‌المندب، تبدیل به کریدور انحصاری شرق به غرب شود و با محاصره‌ی عربستان سعودی منتظر لغزش آمریکا بماند تا کنترل نفت خلیج فارس را انحصاراً در دست بگیرد. در مورد اخیر هم سرمایه‌داری ایران با قدرت نمایی در مرزهای قفقاز، منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک خود را به روشنی نشان داد و با تاکید بر حفظ مرزهای خود با ارمنستان به ترکیه فهماند که نه اجازه‌ی دور زده شدن خود در کریدور شرق به غرب را می‌دهد و نه این‌که حاضر است از منافع ناشی از اتصال دولت مسلمان‌کش هندوستان به اروپا از طریق کشورهای مسیحی و فاسد ارمنستان و گرجستان از راه دریای سیاه صرف نظر کند.

آمریکا نیز می‌داند که دیگر تغییر رژیم در ایران کفایت تأمین منافع‌اش را نمی‌کند. همان‌گونه که ترکیه و پاکستان که متحدان اصلی آمریکا بودند با مشاهده‌ی عروج اقتصادی چین، برای تبدیل شدن به کریدور اقتصادی چین سر و دست می‌شکنند و همانطور که میانمار و نخست وزیر برنده‌ی جایزه صلح نوبل و تا مغز استخوان آمریکایی‌اش، آنگ سان سوچی، از منافع ناشی از همکاری اقتصادی با چین چشم‌پوشی نمی‌کند، سرزمین وسیع ایران هم تحت سلطه‌ی هر حکومتی که باشد نمی‌تواند با طرح استراتژیک آمریکا برای مهار چین همراه شود. بنابراین تنها راه آمریکا، تسلیم، تجزیه و نابودی ایران است و طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران با فهم این واقعیت هرچه بیشتر دل‌خوری‌هایش از جمهوری اسلامی ایران را به کناری می‌نهد و با کلیدواژه‌ی «امنیت» و «اقتدار» به پشتیبانی از این

این منطقه را سکویی برای تهدید سیاسی، نظامی و امنیتی رقبای خود کند. این برنامه با اشغال افغانستان و عراق آغاز شد و قرار بود تا با سرکار آوردن دولت‌هایی مطیع در این کشورها، تحولات مورد نظر از جمله تغییر رژیم و تجزیه در کشورهای قدرتمندتر منطقه مانند ایران و ترکیه عملی شود.

در تحولات سوریه، ناتوانی آمریکا در تغییر رژیم روشن گشت و از آن پس برای تأمین منافع و اهداف خود، سیاست انهدام اجتماعی را در کشورهای منطقه دنبال کرد. این‌ها تحولاتی بودند که سرمایه‌داری ایران را تهدید می‌کردند و مقابله‌ی جمهوری اسلامی ایران با آمریکا در عراق، سوریه و یمن و محاصره‌ی اسرائیل و عربستان سعودی به‌واسطه‌ی متحدانش نه در تعارض با منافع سرمایه‌داران ایران بلکه اتفاقاً کاملاً در راستای منافع آن‌ها دنبال شد. همان‌گونه که نبرد مرگ و زندگی آلمان و بریتانیا در نیمه‌ی اول قرن بیستم کاملاً در راستای منافع سرمایه‌داران دو کشور بود،

نبرد جمهوری اسلامی ایران با آمریکا نیز تنها در بستر منافع سرمایه‌دارانه قابل تحلیل است. سرمایه‌داری ایران که در دهه‌های هفتاد و هشتاد رشد گسترده‌ای را دنبال کرده است اکنون برای تأمین سودآوری صنایع خود باید از بازارهای داخلی فراتر برود و این نیاز به تسلط بر بازارهای منطقه را آشکار می‌سازد. رقابتی که خود طرفداران «محور مقاومت» هم با نگرانی از نفوذ رقبای منطقه‌ای ایران مانند ترکیه در بازارهای منطقه بارها به آن اذعان کرده‌اند. هم‌چنین به دلیل توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری در سطح جهانی و عقب‌ماندگی صنعتی کشورهایمانند ایران و ترکیه از کشورهای اروپایی و کشورهای شرق آسیا تنها راهی که سرمایه‌داری این کشورها برای بقا می‌بیند این است که با کسب درجه‌ای از اقتدار منطقه‌ای به کنترل منابع انرژی و کریدورهای تجاری جهانی دست‌یابد تا از سوی کشورهای بزرگ صنعتی کنار گذاشته نشود.

ایران با حفظ نفوذ در عراق و سوریه به دنبال دسترسی به مدیترانه و ایفای نقش شاهراه انتقال کالاها میان چین و اروپا با دور زدن ترکیه است و با محاصره‌ی اسرائیل می‌خواهد از امنیت این شاهراه و برهم نخوردن ثبات آن از طریق دخالت این متحد آمریکا، اطمینان حاصل کند.



یک مشت شعار بیهوده

نقد تحریریه نشریه میدان انقلاب نسبت به متن اولیه نشریه پایدیا



بسم الله الرحمن الرحيم

بازرترین و مشمئزکننده‌ترین وجه تصویری که ارائه دادید، نفهمیدن همان طبقه کارگر و زحمتکشی است که مدام از آن دم می‌زنید. اگر کمی با یک روستایی کشاورز یا یک عشایر اهل تسنن کردنشین یا یک کارگر زحمتکش معدن هم صحبت می‌شدید و از دریچه نگاه او جهان را می‌دیدید، نه از طریق کتابهای روشنفکران کمونیست، که در نهایت جز بردگی و فلاکت مردم چیزی نمی‌خواهند، متوجه نگاه کاریکاتوری به عامه مردم می‌شدید. مردمی که شما تصویر می‌کنید، گرسنگانی حریص و حسود هستند که ذات آنها پر از کینه و فرصت‌طلبی برای به چنگ آوردن اندک متاع ناچیز دنیا است و هیچ بعد معنوی دیگری را که ارزش انسانی داشته باشد، برای یک کارگر متصور نیستید. اما آنچه خمینی از مردم فهمید و توانست قلب‌هاشان را برانگیخته کند و پیر و جوان را مسلح کند، همان فطرت پاک الهی و خداجوی توحیدی آنها بود که با نوای اسلام به پا خواستند و دعوت الهی را لیبیک گفتند. فرزندان خمینی اگر با مترفین و سرمایه‌داران غاصب درگیرند، اگر به دنبال جامعه بی‌طبقه توحیدی هستند و اگر حاضرند هشت سال جان‌های خود را تقدیم کنند و جمهوری اسلامی را سرپا نگه دارند، همه و همه به خاطر یک چیز است؛ نظام امت و امامتی که مردم و ولی خدا در آن نظام، یگانه اند و روح و جسم هم را تشکیل می‌دهند و همه فقط به یک چیز فکر می‌کنند؛ تقرب الهی. آن نظام بر معنویت اسلام و تعالیم دین خدا بنا شده و نه بر اساس شعارهای برابری خواهانه مادی. اما نه اینکه حرکت خمینی بر شکاف مادی و ناعدالتی که در توزیع مواهب دنیایی اتفاق افتاده، چشم پوشیده. هرگز! اما اینها را همه فرع بر مسئله توحید می‌داند. در نظام فکری، نهضت جایگاه مردم را فراتر از چند تکه استخوان می‌داند که دارایی و حق

کار او را غصب کرده‌اند. خمینی با پابرهنگان از توحید شروع می‌کند و آرمان‌نهایی او، جاری شدن اراده الهی در جامعه است. همان‌گونه که پیامبر اسلام با عرب جاهل از «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» شروع کرد. اگر با مستضعفین از حکومت بر دنیا صحبت می‌کند، حرف بر سر اکمال دین خدا و بندگی مطلق پروردگار و تقرب به سوی ولی خداست نه یک مشت شعار شکست‌خورده سوسیالیستی و تحریک بی پایه و اساس مردم بر مبنای منفعت‌گرایی که «آی مردم حق‌تان را از حلقوم سرمایه‌دارها بیرون بکشید.» البته که یکی از اهداف حرکت خمینی که بر اساس تقوا و دین‌خواهی و اسلام‌خواهی مردم در سال ۵۷ شکل گرفت، خراب شدن کاخ‌های تجمل به دست کوخ‌نشینان و برپایی عدالت اجتماعی به اکمل وجه است. اما نه مبدأ و نه مقصد، منحصر به این می‌شود که برابری نسبی در دنیا حاصل شود و تمام! البته حرف‌ها بسیار است بر سر برداشتی که شما از برابری و سرمایه‌داری دارید.

این راز حرکت خمینی است. وجه تمایزی که انقلاب‌های کمونیستی و کارگری را به پوچی و نابودی کشاند و زندگی مردم را تباه کرد و انقلاب اسلامی که پایبندی همان توده‌ها و طبقات زحمتکش به آن، روز به روز عیان‌تر شده و زمانی که همه فکر می‌کنند از انقلابی‌گری دست کشیده‌اند، برای شهادت سرداری که در عراق و شام در افغانستان جنگیده عزادار می‌شوند. همان کسی که کلمه ای شعار برابری خواهانه ضدامپریالیستی-به تعبیری که شما دوست دارید-نداد. این اوج بدفهمی است که انقلاب ما را الگو گرفته از انقلاب‌های ضد امپریالیست خواندند.

ما هم معتقدیم انقلاب، ما را از مدار سرکردگی ایالات متحده آمریکا بیرون کرد. اما مدار جایگزین ما مداری است که از دل تقابل تاریخی حق و باطل در آمده. تقابلی که انبیا پیش‌شان مبارزه آن بودند و از یک زاویه، چه نظام فعلی جهانی و چه نظم مطلوب شما، همه در یک جبهه و ابزاری در دست دشمنان خداست. از این جهت که آسمان دنیایان همین زمین زیر پایتان است با آمریکا هیچ تفاوتی ندارید و فقط در ظاهر با هم می‌جنگید.

جنبه دیگر تصویر غلط شما صفر و یکی دیدن، همه چیز را با یک چوب راندن و درک نکردن پیچیدگی‌ها و موانع برای تحقق یک نظام عادلانه است. جمهوری اسلامی فرزند در حال تربیتی است که خطا و اشتباه زیاد دارد، اما حلال زاده ایست که می‌توان به اصلاح آن امید داشت. جسم لختی است که روح انقلاب برایش سنگینی می‌کند و ساخته‌ها هنوز متناسب با آرمان‌ها نیست.

بی‌شک فاصله‌ی میان بایدها و واقعیتها، همواره وجدان‌های آرمان‌خواه را عذاب داده و می‌دهد. اما پیشرفت‌های غیرقابل انکار و جریانهای زنده‌ی عدالتخواه که پایبند به مبانی اسلام هستند، اصلی‌ترین دلیل امید انقلابی‌های اصیل برای آینده جمهوری اسلامی است.

ناتوانی در درک تمایز جمهوری اسلامی با جمهوری اسلامی و یکپارچه دیدن همه حکومت و نظام تصمیم‌گیری، جنبه دیگر تصویر سازی غلط شماست همچنین جای تعجب است که شما در داستان هفت تپه و ماشین سازی و موارد مشابه آن مبارزات متشکل کارگری را می‌بینید و جنبش‌های اجتماعی عدالتخواه را خیر و نقش آنها را نمی‌توانید تحلیل کنید چون در نظم فکری کارگری-طبقاتی شما همچنین پدیده‌های غیر قابل فهم است. اگر یک دولت تکنوکرات سرمایه‌سالار را می‌بینید، دولتی که با شعار عدالت اجتماعی و ارتباط بی‌واسطه با توده‌ها بر سر کار آمده را نمی‌بینید یا رهبری نظام که برای همان دولت تعبیر بازگرداندن نظام به ریل انقلاب را بیان کرد. همچنین سوالي که پیش روی شماست، این است که نظامی که پاسدار منافع اقلیت سرمایه‌دار است، چگونه دائماً به جنگ علیه اسرائیل اهتمام می‌ورزد با اینکه میداند تبعات اقتصادی و بین‌المللی خواهد داشت و با نظام اقتصادی جهانی در حال چالش است و این مبارزه را به مثابه یک اصل انتخاب کرده. ۴۲ سال زمان کافی است که دو ذات سرمایه‌سالار به هم بپیوندند و آشتی کنند و در جهت سرمایه‌محوری هر چه تمام با هم همکاری کنند. همان نگاه ناتوان در درک پیچیدگی‌ها و صفر و یکی، نوع نگاه شما را به دانشجویانی شکل می‌دهد که درست یا غلط، قصد مهاجرت داشته‌اند و دچار حادثه هوابیما اوکراینی شدند. کثیف خواندن انسان‌ها ولو اینکه اشتباهی دارند و تصمیم غلطی می‌گیرند از همان نگاه طبقه‌زده و کارگرزده می‌آید. همان نگاهی که نانوا و بنا را در مقابل دانشجو قرار می‌دهد و جامعه را اینگونه می‌فهمد.

بہتر بود تا دوستان از غایت و آرمانشان بعد از نابودی هرگونه سرمایه و سرمایه‌داری طرح می‌کردند. یا از استراتژی مطلوب‌شان در جهت سازماندهی توده‌ها می‌گفتند و از این‌که چگونه می‌خواهند آگاهی مدنظرشان را به کارگران و زحمتکش‌شان منتقل کنند و راه به ثمر رسیدن مطالبات اقتصادی سیاسی‌شان را بیان می‌کردند و ساز و کار «حوزه» را بیشتر برای ما می‌گفتند تا جای نقد بیشتری فراهم می‌شد.

جریان سیاسی روبه پایان

نقد تحریریه نشریه میدان انقلاب نسبت به متن اولیه نشریه کاما



YJC / Mohsen Rahimi Anbarani

ساده انگاری است اگر فکر کنیم فقط از روی ناراحتی این اتفاق افتاده است.

و اما انتظار دیگر ما از دوستان، ورود بحث نقش رهبری در جریان اتفاقات آبان ۹۸ بود که کمی به آن می‌پردازیم.

دو حرکت رهبر انقلاب در این ماجرا قابل بررسی است. نخست، اجازه تشکیل شورای سران به فردی مثل حسن روحانی و دیگری حمایت و ورود به صحنه بعد از گران شدن بنزین. با اینکه می‌دانیم مبانی فکری رهبر انقلاب با رئیس دولت سابق تا چه حد متفاوت است و این اختلاف نظرها و تحلیل‌ها به قدر کافی علنی است، اما رهبری این اجازه و قدرت را به حسن روحانی می‌دهد که یکه تازی کند. مسئله‌ای که وجود دارد بحث اقتدار دولت و فروپاشی نهاد دولت است که رهبری با ورود حکیمانانه، اجازه پیاده شدن این طرح روحانی را نمی‌دهد. به دیگر سخن، حفظ آبرو و اعتبار چارچوب‌های تصمیم‌گیری در قانون اساسی که اصلی‌ترین آن ساز و کار دولت است و تبعاً دولتی که ذره‌ای و جاهت نداشته باشد در عمل هیچ کاره خواهد بود و در اداره کشور ناتوان.

دست‌باز گذاشتن حسن روحانی، تعبیر دیگر همین معناست. به نظر ما پروژه سیاسی رهبری در اواخر دوره روحانی، جلوگیری از فروپاشی ساختارها است. البته که این حفظ دولت و پشتیبانی، هزینه زیادی در بر داشت. از فشار بر اقل‌شمار ضعیف‌تر مردم گرفته، تا تسری بی‌آبرویی در دولت روحانی به همه نهادهای نظام و هزینه سنگین‌تری که امام امت در این ماجرا از آبروی خودش برای حفظ نظام داد.

اما مسئله از یک زاویه دیگر نیز قابل بررسی است. اساساً جایگاه و نقش ولی فقیه چیست؟ او مثل یک کارگزار نظام و یک شخصیت حقوقی است که وظایف مشخص شده‌ای دارد؟ از نگاه ما کارکرد اصلی او، ایجاد همبستگی، اجماع و حرکت دادن همه مردم است. یعنی اهمیت ولی فقیه در جمهوری اسلامی نه این است که فرمانده کل قوا است و نصب‌کننده رئیس قوه عدلیه یا هر چیز دیگری. بلکه اهمیت در ارتباط و نسبت امام و ماموم است که این جز با فرصت دادن به خواست مردم، انتخاب اکثریت مردم و آزمون خطای آنها ممکن نیست. امام قدم به قدم با ماموم خویش پیش می‌آید و سعی بر اصلاح تدریجی و مستمر حرکت امت دارد. نه ورود مقطعی و دیکتاتورگونه و از بالا به پایین و دستوری! فهمیدن این که وظیفه اصلی رهبری انقلاب هدایت و حفظ افق‌های اساسی حرکت ملت ایران به سوی تمدن اسلامی است، در تحلیل آبان ۹۸ راهنمای ما است.

است. فرض کنیم جامعه‌ای سطح مطلوب معیشت را برای همه افراد داراست اما ظاهر زندگی و تفاوت‌ها در بهره‌مندی از منابع به شکل ناعادلانه‌ای وجود داشته باشد. آیا این جامعه مترقی خواهد بود؟ آیا جامعه‌ای که بر اساس غصب حقوق انسان‌ها و بی‌عدالتی شکل گرفته، رشدی هم در پی دارد یا هر لحظه باید منتظر طغیان یک طبقه علیه طبقه دیگر باشد؟ بنابراین مسئله نابرابری فاحش، حتی با وجود میانگین رفاه مطلوب، طریقی است برای از هم پاشیدن ملت‌ها و به تبع آن تمدن‌ها.

در ادامه سوالی مطرح کردید که کدام کشور با حفظ ایدئولوژی توسعه یافته شده؟ صراحتاً اعلام موضع نکردید که اسلام سیاسی که امام از آن دم می‌زد، باعث توسعه نیافتگی، تقابل بیهوده با جهان و سلب اختیار و آزادی شده است. این سخن شاید محوری‌ترین اساس نظریه پردازی عده‌ای از روشنفکران دینی است که سرانجام حاصل این نگاه دولت هفتم و هشتم شد و دنباله آن، نگاه غرب‌زده حاکم بر دولت روحانی که با اولویت دادن به اصلاحات دیپلماتیک و فرعی کردن بقیه مشکلات درون ساختاری، کشور را دچار مشکلات فراوانی کرد.

همچنین در خصوص تحلیل وقایع ۸۸ فقط عبارت احیای جمهوریت نصفه به کار برده شده و توضیح بیشتری داده نشده است اما کدام جمهوریت؟ همان جمهوریتی که با پاسخ قاطع جمهور مردم در ۹ دی روبه‌رو شد؟ یا اغتشاش طبقه اشرافی بالاشهر نشین که سودای تغییر رژیم داشتند، احیای جمهوریت نام می‌گیرد؟

مطلب قابل توجه دیگر تصور اینکه «صرفاً ناراحت بودن از کشته شدن یک سردار ایرانی» تنها وجه اشتراک عزاداران قاسم سلیمانی است. بعید است ملتی، تعلق قلبی و روحی با یک مکتب که نماد آن سلیمانی است نداشته باشد و فقط از روی ناراحتی و افسوس خواستار انتقام و جواب نظامی به دشمن باشد و یا حتی اینگونه عاشقانه در تشییع جنازه او حاضر شود. بیش از حد

بسم الله الرحمن الرحيم
اولین انتظار محقق نشده ما، صراحت بیشتر در مواضع و انتقادات دقیق‌تر بود و نه کلی‌گویی و تکرار گزاره‌های تقریباً مورد توافق همه. بحث از ریشه‌ای‌ترین عامل مشکلات معیشتی است وگرنه بدیهی است که عوامل متعددی در این ماجرا نقش داشته و دارند. بحث بر سر جریان سیاسی مطلوب از نظر شماست که چگونه اصلاح‌گری خواهد کرد. به طور مشخص میرحسین موسوی و سید محمد خاتمی و متعلقان به این جریان فکری، چه طراحی برای احیای شعارهای توسعه سیاسی و آزادی‌های مدنی کرده‌اند؟ انتظار دفاع جدی‌تری ناظر به دولت‌ها و نگاه‌های اصلاح طلب به پدیده انقلاب و نسبت آن با جهان پیرامون و نهایتاً جنبش‌های مردمی و اعتراضی داشتیم که البته اشاره‌های مختصری وجود دارد. همچنین جای خالی پاسخ به این پرسش حس می‌شد که آیا دولت روحانی امتداد تفکر و گفتمان دولت‌های هاشمی و خاتمی و میوه وقایع ۸۸ محسوب می‌شود یا خیر.

بحران آبان را ناشی از خروج ترامپ از برجام می‌دانید. ما هم با تفاوت اندکی همین تلقی را داریم اما نه از این جهت که ترامپ رقیبی نیمه راه بود، از این بابت که ایده «حل مشکل آب خوردن از طریق مذاکره»، مردم را در خلسه‌ای قرار داده بود که ترامپ ایشان را از این خواب آشفته بیدار کرد. مطلب دیگری که بحث برانگیز است، اهمیت نداشتن نابرابری افسارگسیخته در جامعه است. مسئله را به تأمین حداقل‌ها تقلیل داده‌اید اما مشکل نابرابری ناعادلانه از آنجایی شروع می‌شود که نقش‌های جامعه و شئون مختلف اجتماعی، که قرار است برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها مکمل یکدیگر باشند و در مسیر رشد و تعالی تمام آحاد جامعه به همدیگر نیاز شدید دارند و نسبت به هم وابسته و تاثیرگذار هستند، دچار نفرت و تقابل خواهند شد. این مشکل با تأمین حداقل‌ها حل نشدنی

واژه‌ای فراموش شده به اسم شرم!

نقد تحریریه نشریه کاما نسبت به متن اولیه نشریه پایدیا



نقد سوال اول:

در ابتدا درباره ی جمله ی سوم میتوان گفت که لزوما درست نیست. چرا که تظاهرات آبان ۹۸ به تمام خیابان های تهران یا کرج کشیده نشد بلکه تنها بخشی از این خیابان هارا در برگرفت. در بسیاری از استان ها، شهر های حاشیه ای درگیر اعتراضات بودند اما مرکز شهر سکوت کرده بود. بنابراین تعمیم جزء به کل در مقیاس محیطی در اینجا نادرست است.

معنای لفظ «معنادهی» در جمله ی بعدی از این متن بطور صریح مشخص نشده است! اگر منظور از حاکمیت سرمایه همان لیبرالیسم اقتصادی است تنها با زبان تراضی مناسبات آن محقق میشود و نه سرکوب. در بخشی از متن به نقش آمریکا در این بحران های سال های ۹۶ و ۹۸ اشاره شده است که به وضوح آمریکا در این بین نقش خاصی را ایفا نکرده است. اساسا این کشور نقشی خیلی جدی در درون جامعه ایران ایفا نمی کند و البته که عمده مردم ایران نسبت به این کشور نگاهی منفی ندارند.

نقد سوال دوم:

میان انقلاب کمونیستی شوروی و حوادث بهمن ۵۷ حدود ۶۲ سال، میان سقوط جمهوری شوروی گیلان و تحولات اوایل سال ۵۷ بیش از ۵۰ و میان سقوط دولت مصدق و تغییرات اوایل سال ۱۹۷۹ بیش از ربع قرن فاصله است. لزوما هیچ سببیت مشخصی میان این سه اتفاق و رویدادهای ایران در سال ۵۷ وجود ندارد. انقلاب ایران باعث شادی موقتی کارگران شد، اما با

صاحب اختیار تام بوده درحالیکه نظام سرمایه داری، مشخصا لیبرالیسم، در پی تحدید دولت است.

درباره ی تجربه بلوک شرق باید گفت که ۷۵ سال این نظام در نصف دنیا (هم از نظر جمعیت و هم از نظر وسعت) حاکم بود که همه ی تجربیات آن به شکست منجر شد، درحالی که ارمغان لیبرالیسم در غرب چندین برابر شدن مستمر سرانه قدرت خرید، افزایش میانگین عمر و سلامت انسان ها، کاهش ساعت کار و سختی کار مردم و آزادی انتخاب آن و در نتیجه مطرح شدن مفاهیمی چون فردیت، آزادی، انتخاب و انسانیت برای همگان بود.

کافی است در بازه های زمانی دو ساله پیش از آبان ۹۰، از آبان ۹۰ تا شهریور ۹۲، از شهریور ۹۲ تا بهمن ۹۴، از بهمن ۹۴ تا اردیبهشت ۹۷ و از اردیبهشت ۹۷ تا به امروز تورم، رشد اقتصادی، نوسانات نقدینگی، نوسانات قیمت دلار را ملاحظه کنید تا متوجه شوید که این ماجراجویی با غرب چه بر سر ایران و مردمانش آورده است.

نقد سوال سوم:

وقتی که به ایران بگوییم سرمایه دارانه، به نوعی لفظ سرمایه داری را از معنا تهی کرده ایم. در این صورت همه چیز و همه کس در همه زمان ها و همه مکان ها سرمایه دارانه هستند جز دنیای خیالی موجود در ذهن ما و مصادیق دل به خواه ما. در چنین شرایطی نمیتوان درباره سرمایه دار بودن یا نبودن سخنی گفت چون طرف مقابل صرفا با علایق و

سقوط قدرت خرید مردم در سالهای بعد اشک را بر چهره های ایرانی ها پدیدار ساخت. مداخله ی آمریکا در سیاست و اقتصاد ایران از ۱۹۵۳ آغاز شد. شروع شوروی سابق در سال ۱۹۱۷ رخ داد که در این بین ۳۶ سال فاصله وجود دارد. سوالی که در اینجا مطرح میشود این است که چرا در این ۳۶ سال انقلاب فروزانی در ایران شعله ور نشد. از بازارگان و بنی صدر به عنوان لیبرال یاد کردید. هوادار سرسخت مصادره اموال مردم در دولت موقت و کسانی که عقاید اقتصادی کمونیستی را در قالب «اقتصاد توحیدی» بیان کردند، لیبرال هستند.

در ادامه درباره ی بورژوازی ایران باید گفت که اگر منظور بازار است باید این را دانست که بازار ایران در آن زمان به شدت سنتی بوده و از بازار مدرن وحشت داشت. به همین دلیل حتی از سالهای بسیار قبل از انقلاب، با آمریکا موافق نبود. اگر منظور از بورژوازی گروهی از مردم هستند که در ربع قرن منتهی به حوادث ۵۷ رشد اقتصادی را به ارمغان آوردند، اینان در سالهای ۵۷ و ۵۸ نابود شدند و در سالهای بعد حضور نداشتند که موافق یا مخالف ارتباط با آمریکا باشند.

در متن میخوانیم که تثبیت جمهوری اسلامی در پایان دهه ۶۰ رقم خورده درحالیکه در ادامه ی متن بیان شده که انقلاب اسلامی از همان زمان به خاک سپرده شده است.. تناقضی آشکار!

در ادامه ببینیم که ریشه ی فقر و نابرابری در نظام سرمایه داری دیده میشود در حالیکه در طی سالیان متمادی این دولت بوده که

در مورد کارگر و کارش هم باید گفت محصول تولید شده صرفاً حاصل کار کارگر نیست، بلکه از دل یک زنجیره تولید پیچیده و در بستر محل حلول انتخابگری انسان‌ها، بازار بیرون می‌آید. در مورد انتخاب عقلایی نویسندگان مرتکب مغلطه تعمیم ناروا شده‌اند. این انسان‌های آگاه، صرفاً یکی از پیش فرض‌های بخشی از لیبرال‌هاست نه همه آنها. به نظر می‌رسد شما منتظرآمدن شخصی مانند استالین و به خون کشیدن مخالفین خود از سوی او هستید وگرنه چنین ناچیز انگاشتن خون مردم بی‌گناه منطقی نیست. برای شما مهم است اینکه همفکر شما می‌میرد یا فردی مقابل شما. این لحن آزار دهنده شما به وضوح مغایر کرامت انسانی و مسخ کننده انسانیت است.

نقد سوال پنجم:

در متن علاوه بر این که نمایشی صورت می‌گیرد از این که این گروه با لیبرال دموکراسی مخالف هستند حتی مشخص می‌شود که با دموکراسی نیز مخالفند. و این خود مایه ی خنده است.

از علاقه این دوستان به بدتر کردن وضعیت مردم در لفافه حرف‌های درشت و شاید با لباس زیبا نیز نباید غافل شد. این حجم از علاقه مندی به داشتن حالتی مثل شوروی سابق چیزی جز بدبختی برای مردم به ثمر نخواهد آورد.

نکته بعدی، این است که پاسخ‌ها و جوابیه‌های کاتب یا کاتبین به این سوال خیلی کلی داده شده است و به هیچ عنوان سر و تهش به هم ختم نمی‌شود. به عنوان مثال گفته شده است که انقلابیون ایران نمی‌توانند به این سادگی گرایش اصلی درون طبقه کارگر را انکار کنند. اینجا اشاره نشده است که چه گروه‌هایی از انقلابیون و یا چند درصد از انقلابیون و... و خواننده نمی‌داند منظور کدام قشر است. یا آورده‌اند که سرنگونی طلبی به مثابه گرایش اصلی در وضعیت سیاسی ایران است؛ اگر به این صورت است چرا این به منزله عمل در نمی‌آید؟ مستند و منبع این حرف‌ها از کجاست و در چیست؟ جدای از درست و غلط بودن حرف‌ها؛ آیا نباید به منبعی برای صحت گفتار استناد بشود؟ با ذکر دوگانه خیابان و حوزه، باید عمده مردم ایران را نادیده انگاشت و این نادیده انگاری ثمره انحصار طلبی، رادیکالیسم و دگماتیسم هست. انحصار طلبی در این جمله مشخص می‌شود. رادیکالیسم در برخورد با اقشار مختلف و الفاظ استفاده شده و دگماتیسم در جملات به شدت قاطعانه دیده می‌شود.

عموم مردم ایران است نه طبقاتی خاص. واضحاً در مورد اسائه ادب مکرر از سوی شما و سخنان بی‌سند و مدرک که به بیانیه‌های واپسین تظاهرات‌های حکومتی و متن سخنرانی مجری در شبکه‌های تلویزیونی رژیم به شدت منطبق با خواسته‌های شما، کره شمالی، نمیتوان جوابی علمی و منطقی داد، از پاسخگویی به این بخش از سخنان، که حجم عمده سخن شما را در بر می‌گیرد، سر باز می‌زنیم. سخنان رویا بافانه نیز همینطور در مورد فقر و نابرابری هم پیش‌تر پاسخ داده شد. مطلوب ما، افزایش سرانه قدرت خرید و نه از میان بردن نابرابری است.

نقد سوال چهارم:

درباره ی انتخاب عقلایی جمهوری اسلامی ایران و انطباق آن با اهداف و آرمان‌های مردم باید پرسید که آیا اصلاً مردم ایران آرمان مشترکی دارند؟ باید به عرض برسانم که آرمان با هدف فرق دارد!

درباره ی ذهنیت متناقض آیا حقیقتاً آمار و ارقام محکمی دال بر این اشتراک شرکت کنندگان در آبان ۹۸ و مراسم تشییع جنازه سلیمانی وجود دارد؟ در این تحلیل‌ها انتظار میرفت که حداقل با ثمره‌های پژوهش علوم اجتماعی حاصل روش‌شناسی این علم مواجه باشیم نه رویا بافی. ایدئولوژی بورژوازی چیست؟ فرق ایدئولوژی و تئوری در چیست؟ این موضوعات باید بطور صریح در متن تبیین و روشن سازی میشد.

سرمایه داران ایران در اواسط متن اکثریتی قدرت دار بودند که با رأی خود اصلاح طلبان را به قدرت رسانده بودند و در این قسمت از متن اقلیتی بی‌ارزش و بی‌تاثیر هستند!

عراق یمن لبنان و فلسطین حکومت‌هایی سرمایه دار هستند. باین توصیف چنین به نظر میرسد که در سراسر دنیا هر گروه و حکومت خوب یا بد قطعاً سرمایه دار بوده است و شما مسئولیت هیچکدام را نخواهید پذیرفت.

در قسمت دیگری از متن، اینگونه کلمات را به قلم تقریر در آورده شده است که «ما نیز با جمهوری اسلامی ایران مخالف هستیم» سوالی که مطرح می‌شود که شما دقیقاً با چه چیز نظام جمهوری اسلامی مخالف هستید؟ شما با دموکراتیک بودن نظام، لیبرال بودن کشور و سیاست‌های ماجراجویانه مشکل ندارید. پس با چه چیز نظام جمهوری اسلامی مخالف هستید؟ غیر از این که این جمله چیزی جز حرف‌های شعار گونه نیست و در واقعیت جامه عمل نمی‌تواند به خود ببوشاند؛ باز هم به افراط گرایی شما اشاره دارد. شاید در حد ۱۰ یا ۲۰ درصد با جمهوری اسلامی مشابه نباشید، اما نتیجه می‌گیرید که ۱۸۰درجه با او فاصله دارید.

سلاطین بی‌قاعده مواجه می‌شود و نه عباراتی معنادار و با معیار. از این رو تمام متن لیبرالیسم اقتصادی را مدنظر قرار داده ایم که با دو شاخص میزان مداخله مستقیم دولتی و آزادی اقتصادی سنجیده می‌شود. از نظر هر دو شاخص اقتصاد ایران به شدت غیر لیبرال و تا حد ۸۰-۷۰ درصد مشابه اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این مقدمه دوگانه انگاری که در یک سمت آن ایران و در طرف دیگر لیبرالیسم قرار گرفته کاملاً پوچ، بی‌معنا و بی‌منطق است.

این که کفگیر ته دیگ بخورد و به جای کاستن از هزینه‌های غیر ضرور از هزینه‌های ضرور کم کنیم، این که قدرت اقتصادی را از ذیل رئیس جمهور خارج کنیم و به نهادهای دیگر حکومت واگذار کنیم، مصداق لیبرالیسم نیست بلکه ورود از شقی سوسیالیسم و ورود به شق دیگر هست. همچون میان آزادی فرد و آزادی دولت، آزادی دولت انتخاب شده است. درباره ی استفاده از لفظ «ماموریت» باید گفت که هر ماموریتی به یک نصب کننده، یک مامور و یک شرح مأموریت نیاز دارد. تا قرائن مثبت‌ایده آل بر این موضوع پیدا نشود، نمیتوان در مورد مأموریت سخنی به میان آورد.

عبای شکلاتی سید امریکایی! خب موضوعی که وجود دارد این است که آقای خاتمی بطور کل هیچگاه آمریکا نبوده و آمریکا زندگی نکرده است. بهره‌گیری از این صفات برای این اشخاص بطور واضحی گنگ است! همچنین باید گفت افرادی که در این متن سر تفرنگ به سوی آنها نشانه رفته است، نقش عمده ای در این بدبختی فعلی ما نداشتند درحالی که هیچ نامی از عاملین اصلی وضع موجود که در ۴ماه اخیر به شکل عریان تری قدرت را تصاحب کرده‌اند، وجود ندارد. از این جا میتوان همبستگی میان نویسندگان متن و مقصرین وضعیت را پیدا کرد. چراکه عامل اصلی را ایراد نمی‌انگارند، از مقصرین اصلی نام نمی‌برند. شباهت قابل توجهی میان مواضع آنها و مواضع رژیم دیده می‌شود.

آیا خواست «لجن» ۸۸ چیزی جز تقویت دموکراسی در ایران بود؟ اگر اینطور است که تا میتوانید از اصطلاحات رکیک برای تلاش‌های اصلاح طلبانه ی عمیق استفاده کنید! ضمناً حجم قابل توجهی از مردم همواره همراه اصلاح طلبان بوده‌اند و هنگام قطع امید از توانایی اصلاح طلبان برای تحقق خواست آنان با صندوق قهر کرده‌اند. موضوعاتی مانند شکوفایی اقتصادی و بهبود رابطه با آمریکا خواست

لطفا عینک خود را بردارید!

نقد تحریریه نشریه کاما نسبت به متن اولیه نشریه میدان انقلاب



نفهمیدن یک شعار تقلیل دادید و از تمام سیاست های اشتباه اقتصادی این ۴۰ سال عبور کردید. محصور شدن منابع به دست نهادهایی که به خدا هم پاسخگو نیستن را ندیدید و نفهمیدن بازار آزاد و دست بردن در آن را به بهانه درست کردن برابری اجتماعی توجیه کردید.

در سراسر متن سعی کرده ید بگویید روح انقلاب و آرمان های اولیه فراموش شده اند. مگر غیر از این است که تمامی اختیارات کشور دست مقام معظم رهبری است؟ این اختیارات حتما دلیلی داشته است که در اختیار ایشان قرار گرفته وگرنه که به صورت فرمالیته نیست. چرا همیشه سعی می-کنید پاسخگو نبودن تمامی نهادهای منتصب به رهبری را در ایجاد شرایط فعلی کم اثر جلوه دهید؟ صرفا یک رابطه امام و ماموم تعریف کرده اید و نقش رهبر جامعه را در مقابل مسائل کوچک گردانید. اگر وظیفه ایشان فقط همین است لطف بفرمایید در جهت اصلاح قانون اساسی با هم، هم صدا شویم تا این اختیاراتی که به ایشان داده شده است حذف شود و بعدا این مسئله طرح نشود که رهبری با اختیارات گسترده دخالتی نمی کنند.

از شکست اعتراضات ۸۸ و محقق نشدن هدف روشنفکران دینی می گوئید. مشخص است نه روشنفکری را دانسته-اید و نه از اعتراضات ۸۸ درسی گرفتید. وظیفه روشنفکر دینی را در فضای وهم آلود تعریف می کنید و از شکست آن دم می زنید. مگر نه اینکه وظیفه روشن فکری تقریر حقیقت و تقلیل مرارت است؟ این چه ارتباطی به سال ۸۸ دارد؟

شکست مفتضحانه در سال ۹۲ و سال ۹۶ را فراموش کردید که مردم نشان دادند از تمامی کسانی که به گونه-ای به شما مرتبط هستند دوری می کنند؟ از کنار رفتن امثال میرحسین و خاتمی خوشحال هستید ولی نمی دانید که این روند گریبانگیر همه ی دغدغه مندان است. اصولگراهای امروز عدالت خواه های فردا و عدالت خواه های امروز اصلاح طلب های فردا هستند. چنانچه مشاهده می شود که چطور عدالت خواه ها، امروز در سیاست داخلی با اصلاح طلب ها به یک وفاق نسبی رسیده اند.

به این صورت تعقل نکنید که زمانی اگر مردم از امثال موسوی عبور کنند به ریسی میروند. عبور از اصلاح طلبی به معنای عبور از جمهوری اسلامی است و این همان نقطه ای است که از آن میترسیم. زیرا هیچ جایگزینی وجود ندارد و کشور با خطر فروپاشی مواجه می شود.

فارغ از هرگونه واقع نگری و سرشار از حرف های شعار گونه و احساسی است. در متن آمده معیشت اجتماعی زمانی حاصل می شود که یاد خدا در آن جاری شود. مگر کشوری مثل آلمان با یاد خدا آلمان شد؟ البته این به این معنا نیست، که سر اسلام قرار است بریده شود؛ به این معنا است که هر نکته مکان و هر سخن جایگاهی دارد.

برداشتی شخصی از انقلاب ۵۷ دارید و می گوئید تمامی برداشت های دیگر غلط است. مگر فقط یک گروه در انقلاب سهیم بودند؟ انقلاب ۵۷ قطعاً معیشتی هم بوده، قطعاً مبارزه با امپریالیسم هم بوده و آن هدفی که شما می-گوئید نیز بوده است.

این مغالطه را در مورد شهادت قاسم سلیمانی نیز بکار بردید. چه کسی گفته، کسانی که برای تشییع ایشان رفته بودند حتما با تمام کارها و اهداف ایشان هم موافق بوده اند؟ اردشیر زاهدی و لطف الله میثمی و هزاران زندانی سیاسی مخالف با رویه های فعلی، مثال های خوبی هستند که مغالطه شما را اشکار می کنند. بحث شهادت سردار، بحث تعرض به مقام نظامی فدائاری بود که به صورت ناجوانمردانه در یک کشور ثانی مورد تهاجم و ترور قرار گرفتند. لطفا از این انسان ها استفاده ابزاری برای پیشبرد اهداف خود نکنید.

با مقدمه های غلط آمدید و گفتید مردم در برابر هواپیمای اوکراینی صبوری کردند؟ کدام صبوری؟ انجمن اسلامی شریف مگر برای برپایی مراسم یادبود هزینه نداد؟ از بس سرودند و نشنیدید خسته اند. دیگر توان اعتراضی نمانده بود و اگر اعتراض گسترده ای هم می شد با بیشترین شدت برخورد می شد.

آمدید و ریشه فقر و نابرابری اجتماعی را به

با یاد خدا آغاز می کنیم و اما بعد، انتظار نگاه گزینشی و فیلتر شده به تاریخ را از بسیج دانشگاه شریف نداشتیم. از نگاه غرب زده دولت روحانی می نالید اما وقتی نظام، چراغ به دست به دنبال روسیه و چین راه می افتد و هر امتیازی را به آن ها واگذار می کند تا شاید کمی دلشان برایمان بسوزد، از روابط خارجی فعال دم می زنید.

از لبخند ظریف به خشم می آید اما جشن تولد بافوری کنی برایتان امری عادی است.

از شاه کلید انقلاب ((آمریکا تجسم تفرعن تاریخی بشریت)) دم می زنید اما در مقابل کشتار و نسل کشی مسلمانان او یغور بدلیل منافع ملی، صدایی از احد و واحدتان در نمی آید.

می گوئید ۸ سال سراب و دستاورد ((هیچ)). ما در اینجا جمع نشدیم که در مورد موضوع دولت روحانی گفت و گو کنیم اما چون در متنتان گریزی زدید باید بگوییم که مگر یادتان رفته است ۴ سال آخر احمدی نژاد ((آن فرستاده الهی)) و ((نظر کرده امام زمان)) وضع به چه شکل بود.

منکر ضعف و عملکرد بد در دولت دوم روحانی نیستیم اما شرایط جهانی و داخلی از قبیل: آمدن ترامپ، تعداد بی شمار حوادث طبیعی، کارشکنی های داخلی و ... را نیز نادیده نمی گیریم و سعی می کنیم هر مسئله را با دید منصفانه نه غرض ورزانه ببینیم. همین دستاورد((هیچ)) چیزی است که دولت جدید از خدا طلب می کند زودتر برقرار شود تا بتواند نفسی تازه کند.

روحی که بر متن دوستان سوار است،

در خط اول نوشتار، به آبان ۹۸ واژه فاجعه را نسبت دادید. که البته در ادامه به این اشاره کرده اید که حدود ۳۰۰ نفر از هموطنانمان در این فاجعه جان خود را از دست داده اند.

امیدوارم که نسبت دادن فاجعه به آبان ۹۸ به خاطر شهادت ۳۰۰ تن از عزیزان باشد، اما خوب است در همین جا کمی با کلمه فاجعه آشنا شویم. کلمه فاجعه را اگر از لحاظ لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار بدهیم اطلاعات زیر دستگیرمان می شود. فاجعه به معنای حادثه یا بلای بزرگ است. که ما در انتخاب این کلمه از دوستان بسیجی تشکر می کنیم. بلایای حادث شده بر سر ملت ایران واقعا مصیبتی سنگین بوده و می باشد، که قلب ما را به عنوان یک انسان و جدای از هم وطن بودن به خاطر تک تک آن عزیزان به درد می آورد.

اما نکته ای دیگر پیرامون آوردن تعداد کشته شدگان مد نظر است. اگر به احادیث و آیات کلام الله مجید مراجعه کنیم می بینیم که کشته شدن یک نفر نیز سال ها نشستن و گریستن دارد، این که به همین راحتی عدد ۳۰۰ را می گویند و از آن رد می شوید، دیدگاه خالی از لطف و محبت شما را می رساند. اما برای این که کمی در مورد دیدگاه اسلامی این موضوع، نظرات را آورده باشیم که قلم ما نیز خالی از منبع نباشد، خوب است که به چند پارگراف زیر توجه بیشتری کنیم.

حضرت علی (علیه السلام) : «ای مالک، مردمی که در مصر هستند، یا هم دین تو هستند یا همزاد تو در خلقت هستند.»
یعنی حتی اگر مسلمان و هم دین تو نباشند، انسان هستند و باید رعایت آنان را کرد.

حضرت علی (علیه السلام) : «اگر از پای یک زن یهودی خلخال به ظلم و جنایت دربیاورند، انسان خوب است تا از این غصه بمیرد.»

از امام صادق (علیه السلام) آمده است که خداوند عز و جل فرمود: کسی که بنده مؤمن مرا خوار شمارد باید بداند که خداوند با او در جنگ است و کسی که بنده مؤمن مرا تعظیم و تکریم کند بی شک از غضب من در امان است.

حجرات آیه ۱۳ : «ملاک و میزان و معیار ارزش ها نزد خدای متعال تقوا و پاکدامنی است.» از این رو هیچ کس حق ندارد دیگری را کوچک بشمرد و با چشم حقارت به او بنگرد، چه بسا همین شخص پیش خدا آبرومند باشد.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) : کسی که مؤمنی را خوار شمارد خدا او را

دلیل خواهد کرد.

و یا در حدیث معروف، از پیامبر حرمت و جان مومن از حرمت خانه کعبه بالاتر شمرده شده است.

کرامت بخشیدن خداوند به انسان ها، خلیفه خداوند بودن بر روی زمین، دانستن این مورد که حق تسلط و عزت و ذلت با خداوند است، داشتن حقوق اولیه (مانند حفظ جان و قدرت کلام) و تحت تسلط نبودن انسان ها در حکومت اسلامی، برابری تمام انسان ها چه از بالاترین مقام حکومتی تا پایین ترین جایگاه در جامعه در نزد خداوند و همه و همه از دیگر مواردی است که در اسلام و حتی قوانین جمهوری اسلامی ایران بیان شده است.

اما آیا واقعا به این ها عمل شده است یا نوشتاری هستند که فقط باعث اسراف جوهر بوده اند؟ اگر ما خود جای یکی از آن ۳۰۰ نفر بودیم، آیا این ظلمی بر ما نبود؟ آیا این کوچک شمردن گروهی تهری دست نیست که به نان شب خود محتاج مانده اند و آبرویشان در حال ریزش است و باز هم به همین سادگی عدد ۳۰۰ را می گویند و از آن رد می شوید؟ گویا ۳۰۰ راس گوسفند، ذبح اسلامی شده است.

البته گاهی که آبرو می ریزد، گاهی که فشار بر انسان وارد می شود، گاهی که دیگر صبر زینی (سلام الله علیها) نیز نمی تواند برای یک انسان عادی کارگشا باشد، شاید جلوی گلوله می ایستد و خود را راضی نشان می دهد به سیر شدن با طعم تلخ فشنک.

اما عدل الهی هیچ وقت خاموش نخواهد ماند، از حضرت صادق در این موضوع داریم که: کسی که به خاطر فقر و تهیدستی مؤمنی را کوچک شمرد خداوند او را کوچک می شمارد و همیشه در نزد خدا خوار و زبون است.

اما بعد، در جملات دیگری آورده اید که یکی از دلایل آبان ۹۸ را معیشت و وضع اقتصادی مردم دانستن یا جهل است یا از روی غرض! این که حضرات معصومین نیز از روی جهل سخن بگویند یا از روی غرض؛ آه را از نهادمان بر می آورد که چگونه شما این موارد را به این عزیزان نسبت می دهید. زیرا این بزرگواران نیز وضع معیشت مردم را از مهم ترین موارد می دانند.

حضرت علی در همین باب این گونه سخن ایراد فرموده اند که: بزرگترین حقی که خداوند تعالی از آن حقوق واجب گردانیده، حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی. این فریضه ای است که خدا ادای آن را بر هر یک از دو طرف مقرر داشته و آن را سبب الفت میان ایشان و عزت و ارجمندی دین ایشان قرار داده است. پس رعیت صلاح نپذیرد مگر آنکه والیان صلاح پذیرند و والیان به صلاح نیایند، مگر به راستی و درستی

رعیت. زمانی که رعیت حق خود را نسبت به والی بگذارد و والی نیز حق خود را نسبت به رعیت ادا نماید، حق در میان آنها عزت یابد و پایه های دینشان استواری گیرد و نشانه های عدالت برپا گردد و سنتهای پیامبر (ص) در مسیر خود افتد و اجرا گردد و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مأیوس گردند. و اگر رعیت بر والی خود چیره گردد یا والی بر رعیت ستم روا دارد، در این هنگام، میان آنها اختلاف کلمه پدید آید و نشانه های جور پدیدار آید و تباہکاری در دین بسیار شود و عمل به سنتها متروک ماند و به هوا و هوس کار کنند و احکام اجرا نگردد و دردها و بیماریهای مردم افزون شود. و کسی از پایمال شدن حق بزرگ و رواج امور باطل بیمی به دل راه ندهد. در این هنگام نیکان به خواری افتند و بدان عزت یابند و بازخواستهای خداوند از بندگان بسیار گردد.

علاوه بر این در آخرین خطبه ی عمر پیامبر که اهمیت بالای این خطبه را آشکار می سازد پیامبر به مسئله فقر به عنوان یکی از مهم ترین موارد اشاره می کنند و می فرمایند: خدا را به یاد آن کس آورم که پس از من والی بر مسلمانان است، که مبادا رحم نکند بر جماعت مسلمانان، باید سالخوردگان و بزرگان امت را احترام گذارد به ناتوانان مهر ورزد و به دانشمندان آنان احترام کند و به آنها زیان نرساند تا آنها را خوار کند و آنها را به تهری دستی نیندازد تا از دین به دور کند.

یا در حدیث معروف دیگری داریم: کاد الفقر ان یکون کفرا (فقر، انسان را در آستانه کفر قرار می دهد)؛ آن وقت شما عزیزان به قلم تقریر در می آورید که فقر و اقتصاد مهم نیست. گویا هنوز در شعب ابی طالب گیر کرده اید و درک نمی کنید که با مقتضیات زمان، نوع رفتار نیز باید تغییر کند.

حتی آیت الله خامنه ای نیز چند ماه پیش در یکی از بیاناتشان وضع معیشتی و اقتصادی مردم را بسیار مهم دانستند و رسیدگی به آن را از مهم ترین امور تلقی کردند.

اما در باب به کار بردن واژه شورش، از آن روی و با آن مفهوم که این واژه را به کار برده اید، به قطع مورد تایید نیست. اسلامی که تفسیر می کنید سرکوب را امری زیبا می پندارد و کشتن عقاید مخالف خود را مانند خوردن غذا، امری واجب فرض می کند. تظاهراتی که حتی قانون برای آن حق قائل شده است را به بدترین شکل نمایش می دهید و آن طور که دوست دارید از فیلتر های خود عبور می دهید.

است و دیگر جملات کلیشه ای و داستان های تاریخی از اهل بیت نیز به این اشاره دارد که زندگی مسالمت آمیز در کنار کسانی که حتی عقایدی مخالف ما دارند با این که آن ها را دوست خود بگیریم فرق دارد و این موضوعی است که دوستان بسیجی عزیز، باید بر روی آن تفکر بیشتری کنند.

موضوع دیگری که به آن اشاره داشتید؛ این بود که دولت برای اصلاحات سیاسی و اساسی نیاز به پشتوانه مردمی دارد؛ اگر به خاطر بیاوریم محمد رضا پهلوی در یکی از آخرین سخنرانی هایش اعلام کرد که اشتباهاتی کرده است و سعی دارد که آن ها را جبران کند، پاسخ ما این است چرا آن موقع تفکر زیبای خود را به منحصه عمل نرساندید؟ اما پاسخی که ما برای این سوال داریم این است که :

افسوس که از داد و داد این همه گفتند یا رب چقدر فاصله دست و زبان است.

همه در برجام ریشه دارد؟ و اما نکته ای دیگر، آیت الله خمینی به قطع بسیار فردی تاثیر گذار در تاریخ معاصر ما بوده است ، نقش او در بعضی از مراحل جلوگیری از استعمار در ایران را به قطع نمی توان رد کرد ؛ اما اگر بخواهیم هویت ۲۵۰۰ ساله ایرانی را فقط به یک شخص که تاریخ آن به کمتر از ۱۰۰ سال بسنده می کند ربط دهیم، جای تعجب و شگفتی دارد.

در بخش دیگری از متن، هویت مردم ایران و تظاهر کنندگان را منفعل و ترسو و به دنبال نمردن، جلوه داده اید . پس ۳۰۰ نفری که کشته شدند و دیگر عزیزانی که زخمی شدند چه؟ آیا این افراد به دنبال ترس و دوری از مرگ بوده اند؟

غرب دوستی و یا شرق دوستی اصلا مسئله ما نیست. مسئله این است که تمام ابعاد دینی ما به این تاکید می کند که نیامده ایم که برای خود دشمن بتراشیم.

انسان موجودی اجتماعی است، پس باید با دوستان مروت و با دشمنان مدارا کنیم، اسلام دین انسانیت و مهربانی و نوع دوستی

و فقط به نیمه ی لیوانی که مورد نظر خودتان است اشاره دارید. ساده بگوییم، کسی که خودش را به خواب زده است، نمی توان بیدار کرد.

اما ما حق می دهیم همان طور که گوزنی در دشت به شکارچی کاری ندارد ولی شکارچی نیاز دارد به این که او را طمع کند شما نیز دوست دارید که هر جنبش مردمی را، اسم آشوب یا شورش بر روی آن گذاشته و عقده های خود را بر روی مردم خالی کنید و بعد به خود مدال دهید و از خود تقدیر و تشکر به عمل بیاورید.

اما اگر بگوییم رخداد آبان ۹۸ فقط به علت اجرا نشدن تعهدات برجامی است؛ صدای خنده حضار را در پس زمینه خواهیم شنید. تظاهرات ۱۶۰۰ در اصفهان، چندی پیش در خوزستان، تظاهرات آبان ۹۸، دی ماه ۹۶، تظاهرات سال ۸۸، و انواع حضور مردمی در خیابان ها قبل از ۸۸ و بعد از آن که باعث هراس شما بود و قطعی اینترنت ها را در پی داشت همه و

کا

انجمن اسلامی دانشجویان آزادی خواه دانشگاه شهید بهشتی

 @kamapub




بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف

 @enqelabsq



نشریه سوسیالیستی پایدیا

 @paideia_mag